



جهان ایرانی و جریان ایران‌شناسی در گفت‌وگو با برت جورج فراگنر

اشاره

دکتر برت جورج فراگنر در ۲۷ نوامبر ۱۹۴۱ در وین متولد شد. در سال ۱۹۵۹ تحصیلات متوسطه را در وین به پایان برد و از سال ۱۹۶۰ به مدت ۴ سال در دانشگاه وین دوره مطالعات اسلامی و ایرانی، مطالعات عربی و ترکی، مردم‌شناسی اجتماعی و مطالعات اسلاوی را زیر نظر استادانی چون Mayrhofer, Gottsehalck, Jansky, Duda و... گذراند.

دکتر فراگنر در سال ۱۹۶۴ در بخش ادبیات فارسی دانشگاه تهران زیر نظر استادانی چون ایرج افشار، دکتر محبوب، دکتر مینوی، دکتر صفا، دکتر شهیدی، دکتر ستوده و... به تحصیل پرداخت.

در سال ۱۹۷۰ از رساله دکتری خود با عنوان «تاریخ همدان در اوایل دوران اسلامی» در دانشگاه وین دفاع کرد و آن را در سال ۱۹۷۲ منتشر ساخت. در فاصله سال‌های ۷۶-۱۹۷۱ به عنوان مربی مطالعات ایرانی و اسلامی در دپارتمان شرق‌شناسی دانشگاه فرایبورگ آلمان به فعالیت پرداخت.

در سال ۱۹۷۶ در بیروت به عنوان پژوهشگر در یک مؤسسه مطالعات شرقی به فعالیت پرداخت. در سال ۱۹۷۷ پس از ارائه تزی با عنوان «خاطره‌نویسی در دوره قاجار» («منابع فارسی خاطرات دوره قاجار به عنوان مأخذ تاریخ معاصر ایران») در دانشگاه فرایبورگ به اخذ درجه استادی نائل آمد و تا سال ۱۹۸۵ به عنوان استاد در دانشگاه فرایبورگ آلمان به فعالیت پرداخت.

در سال ۱۹۸۲ به عنوان استاد میهمان در دانشگاه برن سوئیس به تدریس «تاریخ افغانستان و ایران قرون ۱۵ تا ۲۰» پرداخت. در فاصله سال‌های ۸۹-۱۹۸۵ به عنوان استاد در دانشگاه آزاد برلین اشتغال داشت و در سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۸۹ به عنوان استاد و رئیس کرسی مطالعات ایرانی دانشگاه بامبرگ به فعالیت مشغول شد.

وی از آوریل ۲۰۰۳ فعالیت خود را به عنوان مدیر مؤسسه ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش آغاز کرده است و در حال حاضر در همین سمت فعالیت می‌کند.

اگرچه ایشان کار ایران‌شناسی را در وین، پایتخت اتریش آغاز نمود اما بیشتر با سنت ایران‌شناسی آلمانی شناخته می‌شود زیرا در تمام سال‌های گذشته که در زمینه ایران‌شناسی تحصیل یا تدریس یا تحقیق می‌کرده‌اند، در دانشگاه‌های فرایبورگ، برلین و



فراگنر:

قلمرو ایران زمانی

بسیار بزرگ‌تر از وسعت

امروز آن بوده است.

دلایل مختلفی مانند

هجوم مغول، استعمار

یا عوامل دیگر که عمدتاً

خارجی بوده و ناشی از

خواست و توان درونی

ایرانیان نبوده، از

وسعت آن کاسته است

اما وسعت تمدن و

فرهنگ ایرانی بسیار

وسیع‌تر از ایران امروز

است

بامبرگ فعالیت داشته‌اند.

فراگنر به زبان‌های فارسی (دری و تاجیکی)، انگلیسی، عربی، فرانسه و ترکی (عثمانی) آشنایی کامل دارد و زبان روسی را در حد خواندن متن می‌داند و با زبان‌های آذربایجانی، ایتالیایی، چک و ازیبک تا حدی آشنایی دارد.

ایشان در سال ۱۳۸۳ از سوی سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران به عنوان چهره ماندگار معرفی و مورد تجلیل قرار گرفت. فراگنر از ۱۹۶۸ تا ۲۰۰۳ راهنمایی و نظارت تعداد زیادی پایان‌نامه‌های دکترای کارشناسی ارشد پژوهش و فرهنگ آلمانی، فارسی را در زمینه ایران‌شناسی به عهده داشته است.^۳ از آنها تاکنون دو پایان‌نامه که تحت نظارت و راهنمایی ایشان انجام شده و در برنامه انتخاب و معرفی «پژوهش فرهنگی سال جمهوری اسلامی ایران» شرکت کرده‌اند، به عنوان پژوهش‌های برگزیده بخش بین‌المللی انتخاب و معرفی شده‌اند که عبارتند از:

۱- «واقعه القاص میرزا و لشکرکشی به ایران در سال ۴۹-۱۵۴۸؛ توطئه نافر جام عثمانی‌ها برای مغلوب کردن دولت صفویه در ایران»، پایان‌نامه دکتری، والتر پویش، دانشگاه بامبرگ، ۲۰۰۰.

۲- «شکل و تاریخچه مساجد و مدارس در آغاز حکومت قاجار» پایان‌نامه دکتری، مارکوس ریتر، دانشگاه بامبرگ، ۲۰۰۳. محورهای اصلی پژوهش‌ها و تحقیقات فراگنر بدین شرح است:

تاریخ ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و هند مسلمان از اواخر دوره میانه تا دوران معاصر (اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی)؛ روابط ایران و ترک‌ها در مناطق آسیای مرکزی و ایرانی، تاریخ سازمان‌ها و مؤسسات، تاریخ تاجیکستان و ازبکستان.

فراگنر از سال ۱۹۶۴-۱۹۹۳ پژوهش‌های میدانی متعددی در ایران (۶۹-۱۹۶۴)، ۱۹۷۲، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۱۹۸۵، ۱۹۸۸، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۷، ترکیه، لبنان و سوریه، ازبکستان (۱۹۸۷، ۱۹۹۴، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸)، تاجیکستان (۱۹۹۰) و آمریکا (شیکاگو؛ آوریل و می ۱۹۹۳) انجام داده است.

وی در فاصله سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۸۵ در برگزاری شش کنفرانس و میزگرد ایران‌شناسی در دانشگاه‌های بامبرگ و فرایبورگ مسئولیت و همکاری داشته است.^۴ وی همچنین نظارت چندین پژوهش در زمینه ایران‌شناسی را بر عهده داشته^۵ و در چند مجمع علمی، شرق‌شناسی و ایران‌شناسی عضویت دارد.^۶

تنها اثر مستقلی که از ایشان به فارسی ترجمه و چاپ شده کتاب خاطرات نویسی ایرانیان ترجمه مجید جلیلود رضایی (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷) است.

فراگنر مقالات متعددی نیز در مجموعه‌ها، نشریات و آثار مختلف به چاپ رسانده است.^۷

در تاریخ ۸۲/۱۱/۱۴ فراگنر که همراه یک هیأت رسمی اتریشی در ایران به سر می‌برند، دعوت کتاب ماه تاریخ و جغرافیا را برای یک هفته گفت‌وگو و مصیمانه پذیرفتند. در این گفت‌وگو آقایان دکتر عبدالرسول خیراندیش، دکتر منصور صفت‌گل، محسن جعفری مذهب، دکتر نصرالله صالحی، مجتبی خلیفه و مجتبی تبریزیا حضور داشتند.



فراگتر:
جهانی شدن باید روندی باشد که مشارکت و وجوه مهم و اصلی تمدن و فرهنگ ملل و قاره‌ها و مناطق مختلف جهان را دربرگیرد و مطابق با تاریخ فرهنگ‌ها باشد و آن عناصر فرهنگی را به عنوان عناصر فرهنگی بشر محسوب کند

تهربزینیا: ضمن تشکر از جنابعالی که دعوت کتاب ماه تاریخ و جغرافیا را برای گفت‌وگو پذیرفتید، اجازه می‌خواهم گفت‌وگو را با سؤالی از خودتان آغاز کنم. می‌دانیم که نزدیک به سی سال است در زمینه ایران‌شناسی، تحصیل، تحقیق و تدریس می‌کنید. در این مدت دانشجویان زیادی را تربیت کرده‌اید و راهنمایی چندین رساله دکترا در زمینه ایران‌شناسی را برعهده داشته‌اید، در مجامع علمی و نیز کنفرانس‌های مختلف ایران‌شناسی حضور داشته‌اید. لطفاً بفرمایید چگونه به ایران‌شناسی علاقه‌مند شدید و از نقطه آغاز گرایش به این حوزه، تا جایگاه کنونی، روند مطالعات و جریان فکری و تحقیقاتی شما چه سیری داشته است؟ یا توجه به اینکه در طول سه دهه فعالیت ایران‌شناسی شما، کشور ما شاهد بروز انقلاب اسلامی بوده و این رویداد بسیار مهم که منشأ تحولات و تغییرات فراوانی در داخل، منطقه و خارج از کشور بوده، در سیر فکری و مطالعاتی شما چه تأثیری داشته است؟ و اساساً جریان ایران‌شناسی در غرب چه نسبتی با انقلاب اسلامی داشته و وضعیت پیش از انقلاب و پس از آن چه ویژگی‌هایی به خود دیده است؟

فراگتر: به طور کلی در خارج از ایران، ایران‌شناسی با رشته‌های مختلفی ارتباط می‌یابد و یک ایران‌شناس در وهله نخست ممکن است زبان‌شناس باشد. زبان‌شناسی وابستگی خاصی با زبان‌های هند و اروپایی و ساختار خانواده زبان‌های ایرانی دارد و بیشتر زبان‌شناسان با زبان‌های باستانی از قبیل اوستایی، فارسی باستان و زبان‌های ایران میانه نظیر پهلوی، سغدی و سکایی آشنایی دارند که امروزه رواج ندارند. ایران‌شناسی در خارج دارای یک سنت قدیمی است و با آن چه که در گذشته به آن «شرق‌شناسی» و «اسلام‌شناسی» می‌گفتند، پیوند می‌یابد. من بیشتر در حوزه «خاورمیانه» (Middle East studies) مطالعه و تحقیق کردم. من از دوره تحصیل با زبان‌های قدیمی آشنا شدم. اما این آشنایی به شکل پژوهشی و تخصصی نیست بلکه فقط آن اندازه است که تا حد لازم به کار ببرم، به طوری که می‌توانم بگویم مقداری با خط میخی و کتیبه بیستون آشنا هستیم.

لازم به ذکر است که من هیچ پژوهش و یا تحقیقی در مورد زبان‌های باستانی نداشتم و فقط آشنایی اندکی با آن‌ها داشتم. دروین از ۳۵ یا ۴۰ سال قبل رشته شرق‌شناسی به عنوان اسلام‌شناسی وجود داشته است و بیشتر تحقیقات در آن جا به طور سنتی مربوط به «عثمانی» و «زبان ترکی عثمانی» بوده است. به همین دلیل من نیز وارد این جریان شدم و زبان ترکی و عربی را آموختم و همزمان با این دو زبان، فارسی را نیز یاد گرفتم و هر سه این زبان‌ها را تدریس کردم. بعد از ورود به حوزه تحقیقات مربوط به ایران و زبان فارسی، با ادبیات فارسی آشنا شدم و به خاطر علاقه‌ای که به ادبیات فارسی داشتم زبان فارسی را تدریس نمودم، هر چند به شکل تخصصی در زمینه ادبیات

فارسی تحقیق نمی‌کنم. در زمینه امور دینی و مذهبی و مطالعه تحقیقات مربوط به این حوزه باید عرض کنم که از همان دوران تحصیل نسبت به آن بی‌تفاوت نبودم و به ویژه به موضوع «عرفان» بسیار علاقه‌مند شدم. ولی هیچ‌گاه ادبیات فارسی و «مقولات مذهبی» یا «عرفانی» موضوع تحقیقات و رشته اصلی پژوهش‌های من نبوده است. آن چه که توجه، تفکر و تحقیقات من را به خود اختصاص داده، موضوع «تاریخ» و مسائل تاریخی ایران است که از همان اوایل دوران تحصیل توجه اصلی من را به خود جلب نمودند. اما امروز که به مراحل آغاز مطالعات و تحقیقات تاریخی خود می‌نگرم، در طرز تفکر و نحوه نگرش خود به مسائل تاریخی تغییرات بسیاری را می‌بینم. به عبارت دیگر تحقیقاتی را که در اوایل جوانی انجام دادم با تحقیقاتی که امروز انجام می‌دهم بسیار متفاوت است. به نظر من ثبات دیدگاه و اندیشه و تفکر اگر به این معنی باشد که انسان هیچ‌گاه تغییر نکند و هیچ تغییری را نپذیرد، امر مثبتی نیست.

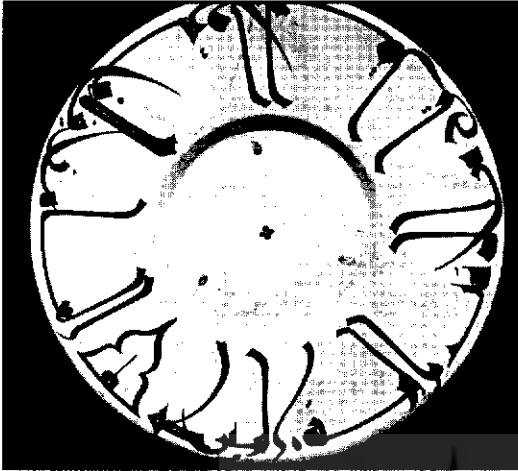
از سی سال قبل که وارد جریان مطالعه و تحقیق مسائل تاریخی شدم، علاقه‌مندی من بیشتر مربوط به امور اداری، اقتصادی و اجتماعی بود و پرداختن به این امور را از تاریخ سیاسی مهم‌تر می‌دانستم. هنوز هم معتقدم که تاریخ اداری، اجتماعی و اقتصادی مجموعه‌ای در هم پیچیده است که نباید آن‌ها را از هم جدا کرد. باید بپذیریم که بین امور اداری و اقتصادی رابطه نزدیک و محکمی وجود دارد. در واقع با تکیه بر این رابطه می‌توان در مورد پدیده‌های سیاسی نیز برداشتی درست داشت.

در حدود ده سال قبل از فروپاشی شوروی، به تحقیق و بررسی در زمینه مسائل ماوراءالنهر علاقه‌مند شدم و دوست داشتم که راجع به ماوراءالنهر از دوره تیموری تا دوره ماقبل استعمار شوروی و بعد از آن مطالعه نمایم؛ ولی این امر به سختی میسر بود، چون در آن زمان جامعه علمی خارج از شوروی در این زمینه خاموش بود و منابع تحقیقی و مطالعاتی در این زمینه فراهم نبود. اگر می‌خواستیم راجع به بخارای دوره سامانی تحقیق کنیم، امکانات و منابع تحقیق به خوبی در دسترس بود؛ ولی اگر می‌خواستیم راجع به بخارای دو قرن قبل یا دوره ازبکان و شیانیان مطالعه کنیم خیلی امکان آن فراهم نبود. چرا که اگر می‌توانستیم به ماوراءالنهر مسافرت کنیم و از نزدیک تحقیقاتمان را ادامه دهیم، حتماً مؤثرتر بود.

جعفری مذهب: لطفاً بفرمایید امثال بنیگسن که در این زمینه تحقیقات مفصلی دارد، چطور به این موضوع علاقه‌مند شدند و منابع مورد نیاز خود را چگونه به دست می‌آورند.

فراگتر: همان طور که مطلع هستید بنیگسن در فرانسه بود و این مربوط به دوره جنگ سرد است. در آن زمان در اروپای غربی در زمینه سیاسی و جنبش چپ و مارکسیسم یک سنت عمیق و کهن وجود

▶ ظرف سفالی منقش به
خط کوفی، نیشابور،
قرن چهارم هـ. ق.



است. دلایل مختلفی مانند هجوم مغول، استعمار و یا عوامل دیگر که عمدتاً خارجی بوده و ناشی از خواست و توان درونی ایرانیان نبوده، از وسعت آن کاسته است. اما وسعت تمدن و فرهنگ ایرانی بسیار وسیع‌تر از ایران امروز است.

امروز کسانی که راجع به دوره قاجار و معاصر کار می‌کنند بیشتر به محدوده فعلی ایران می‌پردازند و کمتر به مناطقی مثل افغانستان یا آسیای مرکزی و یا برخی نقاط چین که زمانی با به ایران تعلق داشتند و یا به نوعی با ایران مرتبط بودند توجه می‌کنند.

از سال ۱۹۷۰ گرایش و توجه من به خاطره‌نویسی دوره قاجار سبب شد که از توجه به امور اقتصادی، اجتماعی و اداری کمی دور شوم و بیشتر به دوره قاجار بپردازم. توجه من به این حوزه مربوط به زمانی بود که هنوز توجه به جریان «خاطرات نویسی» و علاقه‌مندی به تاریخ قاجار چندان عمومیت نیافته بود. اما پس از مدتی به دلایل مختلف تصمیم گرفتم در این حوزه توقف نکنم. یکی از دلایل آن مربوط به اوضاع سیاسی ایران بود. چون به دلیل انقلاب اسلامی و پس از آن جنگ با عراق، چندسال به متونی که در آن زمان در ایران چاپ می‌شد و هم‌چنین به تحقیقات و پژوهش‌هایی که در ایران صورت می‌گرفت، دسترسی نداشتم. چهارسال پس از انقلاب برای مدت ده روز به همراه یک گروه از دانشمندان ایران‌شناس آلمانی به ایران مسافرت نمودم. در این مدت متوجه شدم که تعداد کتاب‌هایی که در این مدت در ایران به چاپ رسیده‌اند قدر زیاد است که من به هیچ وجه فرصت مطالعه و بررسی آن‌ها را نخواهم یافت. در واقع یک‌سال زمان می‌خواستم تا بتوانم تمام تحقیقات و مطالعاتی را که در مدت هشت یا نه سال پس از انقلاب در ایران چاپ شده بود مطالعه کنم. ولی من این فرصت را پیدا نکردم. کسانی که این کار را دنبال کردند، تا اوایل دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی فرصت این کار را پیدا نکرده بودند. در این زمان حدود ده سال زمان لازم بود تا اطلاعات لازم به

داشت. مارکسیسم آن‌ها در برخی جهات حتی از شوروی نیز جالب‌تر بود. در دو کشور فرانسه و ایتالیا افرادی بودند که نسبت به شوروی بسیار انتقاد می‌کردند. در ایتالیا حتی آتش برخی از آن‌ها از فرانسه هم تندتر بود. در فرانسه نسبت به امور داخلی شوروی آشنایی بسیاری وجود داشت و به همین دلیل زمینه برای تحقیق و ارائه نظریه در این زمینه فراهم‌تر بود. به‌گونه‌ای که آثار و دیدگاه‌های افرادی چون بنیگسن در چنان فضایی، کاملاً تأثیرگذار بود و در میان شرق‌شناسان مؤثر بود. البته گرایش به چپ به آلمان غربی نیز رسید، ولی در آن جا بیشتر معطوف به فلسفه و علوم اجتماعی شد و هیچ‌گاه به شدت و گستردگی فرانسه و ایتالیا نبود. اساساً می‌توان گفت مباحثی که در فرانسه مطرح بود در آلمان وجود نداشت.

صفت‌گل: شما فرمودید که در اتریش نسبت به مسائل ایران و ماوراءالنهر علاقه‌مند شدید اگر ممکن است بفرمایید وضعیت مطالعات و تحقیقات در این حوزه در اتریش چگونه بود؟

فرانگنر: من از اواخر ۱۹۷۰ اتریش را به قصد آلمان ترک کردم و به دلیل حدود سی سال اقامت و تحقیق در آلمان، امروز من را بیشتر جزو دانشمندان آلمانی می‌شناسند. پس از رفتن به آلمان حدود سی سال از امور دانشگاهی اتریش مطلع نبودم. اگر چه رفت و آمد من به اتریش در این سی سال قطع نشد، ولی عملاً هیچ ارتباطی با جامعه دانشگاهی اتریش نداشتم. اوایل سال ۱۹۷۰ با یکی از کتاب‌های بنیگسن آشنا شدم که در آن **ماکسیم هودنسن**، اسلام‌شناس فرانسوی، مقاله مفصلی نوشته بود و در واقع من با مطالعه این مقاله نسبت به ماوراءالنهر علاقه‌مند شدم. سپس **خاطرات صدرالدین عینی** را خواندم و به تدریج به این موضوع تمایل پیدا کردم. در تاجیکستان، ازبکستان و قفقاز و حتی مسکو در زمینه ماوراءالنهر بیشتر به دوره تیموری و پس از آن توجه می‌شود و به دوره‌های جدیدتر کمتر اهمیت می‌دهند. خیلی از محققان و جوانان غربی به تاجیکستان می‌روند و در آن جا راجع به مسائلی چون احیای اسلام تحقیق میدانی می‌کنند. در حالی که در مورد هفتادسال تاریخ سیاه یا سرخ کمتر کار می‌کنند؛ به خصوص این که برای این دوره افرادی می‌توانند اطلاعاتی ارائه نمایند، ولی به دلیل پیروی بیم از دست رفتن آن‌ها وجود دارد.

من به این نتیجه رسیدم کسی که با مباحث ایران‌شناسی سروکار دارد، اگر زبان فارسی بلدان می‌تواند از منابع اصلی بهره‌مند شود و به همین خاطر نه تنها می‌تواند امور مربوط به ایران را مورد بررسی قرار دهد، بلکه در خارج از ایران هم می‌تواند از آن در امر تحقیقات و مطالعات خود کمک بگیرد. پس هرگاه راجع به زبان فارسی و گسترش آن صحبت می‌کنیم باید با دیدی عمیق‌تر به آن با بنگریم. می‌دانیم که قلمرو ایران زمانی بسیار بزرگ‌تر از وسعت امروز آن بوده

فراگتر:
من همیشه به کارهای تاریخ نگاران فرانسوی توجه داشتم، چون همیشه در کارهای آنها نظرات ابتکاری بیشتری وجود داشته است

سطحی برسد که در ایران وجود داشت.

از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد در علوم اجتماعی یک نوع جنبش فرهنگی رخ داد. دانشمندان این حوزه، علوم اجتماعی را از علوم اصلی محسوب می‌نمودند؛ به طوری که یکی از جامعه‌شناسان معروف آلمانی گفت: علوم اجتماعی وضعیتی پیدا کرده که فلسفه‌را از جایگاه ویژه خود، یعنی سروری بر سایر علوم به زیر می‌کشد. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ مشخص شده که با آمار و نظریه‌های خشک و نیمه فلسفی که در علوم اجتماعی وجود دارد، به تنهایی نمی‌توان کاری پیش برد. راه نجات علوم اجتماعی روی آوردن به فرهنگ بود. از آن پس فرهنگ وارد جریان علوم اجتماعی شد و با افرادی نظیر میشل فوکو در فرانسه نقش فرهنگ در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی پررنگ‌تر شد. ده سال بعد روند «فرهنگی» شدن علوم اجتماعی عمومیت یافت و وارد مرحله پست‌مدرنیسم شد. این روند «فرهنگی» شدن، تاریخ را نیز در بر گرفت. پس از این من فکر کردم که چرا ما اهل تاریخ که به امور فرهنگی نزدیک‌تر هستیم و نسبت به نقش امور فرهنگی در تاریخ مطلع هستیم، خود را از این مقوله دور بداریم. من همیشه به کارهای تاریخ‌نگاران فرانسوی توجه داشتم، چون همیشه در کارهای آنها نظرات ابتکاری بیشتری وجود داشته است. به این ترتیب بود که مدتی بعد من به موضوع «فرهنگ» و جریانات فرهنگی در تاریخ متمایل شدم، چون شرح رویدادهای سیاسی به تنهایی برایم جالب نبود. موضوع اصلی و مهمی که در تاریخ «فرهنگی» به آن توجه کردم این بود که چگونه جامعه ایرانی از یک حالت پیش از تجدد و سنتی به حالت امروزی خود رسیده است. در مورد این روند و پروسه هنوز اطلاع چندانی نداریم. منظورم این است که وقتی اطلاعات تاریخی را کنار یکدیگر جمع می‌کنیم و مانند عکس‌های مختلف کنار هم قرار می‌دهیم، حرکتی را در درون آن می‌بینیم که برای درک آن حرکت باید یک فهم عمیق و ساختاری از پدیده‌های تاریخی داشته باشیم. من از طرفداران نظریه و مکتب اسکوتالاریسم (ساختارگرایی) هستم، چون از نظر مباحث نظری بسیار غنی است. به نظر من باید ساختار «جامعه» و «فرهنگ» را توأمان در نظر بگیریم تا بتوانیم ساختار جامعه و فرهنگ پیش از تجدد را درک کنیم و نوع تفکر و برداشت مردم نسبت به پدیده‌های روزمره زندگی، مثلاً در حدود ۲۵۰ سال قبل را بشناسیم. اگر ما تصور کنیم که طرز فکر و برداشت مردم حدود ۲۵۰ سال قبل با طرز تفکر امروزی آنها کاملاً تفاوت داشته است و سپس سعی کنیم نقاط تشابه را پیدا کنیم به این ترتیب می‌توانیم یک ماتریالیت یا یک گرایش ذهنی دسته‌جمعی را پیدا نماییم که به اوضاع ما شباهت دارد، ولی روی هم رفته از آن جدا می‌باشد.

این جا مطرح می‌شود این است که این تجدد چطور بوده است؟ و در پاسخ به این سؤال باید گفت که تجدد عنصری بوده است که از سوی غرب بر جامعه ایران تحمیل شد، در حالی که ایرانیان نمی‌توانستند از زیر بار آن شانه خالی کنند. حال ما باید بررسی کنیم از این باری که بر مردم ایران تحمیل شد، کدام را آگاهانه و کدام را ناآگاهانه پذیرفتند و یا این که چه چیزهایی را به عنوان سوء تفاهم در نظر گرفتند و کدام عناصر را ارزشمند یافتند. در ادامه این بررسی به نوشته جلال آل احمد یعنی غریزگی برمی‌خوریم. او از جامعه غربی که آن را دیده است انتقاد می‌کند.

به نظر من جریان غرب‌زدگی به گونه‌ای نبود که عناصر غربی وارد ایران شوند و عناصر فرهنگی ایرانی و داخلی را دگرگون سازند و غربی کنند. بلکه ملت ایران و فرهنگ ایرانی، تجدد خاص خود را ایجاد کرد و اگرچه عناصر غربی در ایران رخنه کردند، اما ایرانیان تجدد را با عناصر و مفاهیم بومی پذیرا شدند. در هر صورت ایرانیان حتی در زیر فشار غرب باز ابتکارات خاصی نیز از خود نشان دادند که فهمیدن آنها بسیار جالب است.

به عنوان یک نمونه دیگر از بررسی تاریخ فرهنگی می‌توان گفت اگر برخی عناصر فرهنگی ایران مثل زبان فارسی را در تمدن‌هایی که پیرامون ایران وجود دارد و در برخی از آنها زبان فارسی نقش مهمی داشته است مورد بررسی تطبیقی قرار دهیم و این نکته را مورد توجه قرار دهیم که «تجدد» در آن مناطق چطور به وقوع پیوسته است، این امر به ما کمک می‌کند که نه تنها تاریخ فرهنگ یک ملت را بشناسیم، بلکه تاریخ فرهنگ ایران را در یک مجموعه وسیع‌تر نیز دریابیم. به عبارت دیگر، در حدود دویست یا سیصد سال پیش، جهان ایرانی قلمرو وسیع و یکپارچه‌ای بود که هند و آسیای مرکزی و قفقاز و ماوراءالنهر به آن تعلق داشت. اکنون اگر در یک بررسی تطبیقی بخواهیم پروسه تجدد را در آن بررسی کنیم و ببینیم هر کدام از این قلمروها که امروز، سرزمین‌ها و مرزهای جداگانه‌ای هستند، چگونه در راه تجدد گام برداشتند و آن عناصر مشترک ایرانی چه سرنوشتی یافته‌اند، نتایج جالبی به دست خواهد آمد. هم‌چنین از نظر من توجه به این نکته که مردم این مناطق تا چه اندازه و چگونه قادر بودند در برابر نفوذ و فشار غرب مقاومت کنند حائز اهمیت است. یعنی آنها تا چه حد می‌توانستند خواست‌ها و نیازهای خود را تغییر دهند و از عناصر غربی استفاده نمایند.

توجه به مباحث فوق در بررسی مسائل جهانی شدن مهم است چون اگر این وجه مطلب را در نظر بگیریم، به حالتی دچار می‌شویم که طی آن یک نسل علاقه‌مندی خود را به تاریخ از دست می‌دهند و یک وضعیت جهانی رخ می‌دهد که نشانه آن فراموشی کلی می‌باشد. در چنین شرایطی نتیجه جهانی شدن بسیار غیر مفید خواهد بود. به

▼ دیوارکاشی کاری شده از ترکیب ۲۸ قطعه کاشی مربع، متعلق به یک کاخ در اصفهان، دوره صفوی، از کتاب آثار ایران در موزه متروپلیتن، نادر داودی



فراگنر:

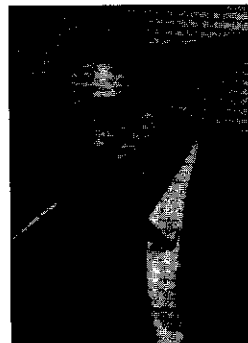
ملت ایران و فرهنگ ایرانی تجدد خاص خود را ایجاد کرد و اگر چه عناصر غربی در ایران رخنه کردند، اما ایرانیان تجدد را با عناصر و مفاهیم بومی پذیرا شدند

بوده‌اند، مقایسه‌ای صورت دهیم؛ درمی‌یابیم که بین این سه امپراتوری و حوزه تمدنی وسیع شباهت‌هایی وجود دارد، ولی تفاوت‌هایی را نیز درمی‌یابیم که قابل توجه است. به عبارت دیگر باید دید وقتی امپراتوری تیموریان هند تشکیل می‌شود و وقتی بابر و جانشینان او اداره قلمرو خود را به دست می‌گیرند از خودشان چه تصویری دارند. یا وقتی ترکان عثمانی، استانبول را به عنوان یک مجموعه مهم تمدنی بیژانس در اختیار می‌گیرند و سپس از آن جا قدرت خود را توسعه می‌دهند، از خودشان به عنوان امپراتوری عثمانی چه تصویری داشتند.

موقعی که شاه اسماعیل در تبریز بنای یک حکومت قدرتمند را می‌گذارد تفاوتی وجود دارد که در نظریه تاریخ فرهنگی ایران و نظریه مربوط به تجدد شاید بتوان از آن برای توضیح بهتر اتفاقاتی که بعداً رخ می‌دهد استفاده نمود. چون تصور من این است که خصلت تاریخی ایران این بوده که هیچ وقت در مقابل تغییرات فرهنگی و اجتماعی مقاومت شدید یا مخالفت جدی نشان نداده است و شواهد تاریخی قبل از صفویه نیز آن را تأیید می‌کند. در حالی که از صفویه به بعد است که میل به سمت تغییر اجتماعی شروع می‌شود، هر چند نشانه‌های آن خیلی ضعیف است. از جمله آن می‌توان به اقداماتی که در عصر صفوی در ارتباط با غرب صورت گرفته است اشاره نمود. از آن جا که ایران صفوی از یک سو با یک حوزه تمدنی نسبتاً مشعشع مثل هند و چین ارتباط دارد و از طرف دیگر با عثمانی، وارث امپراتوری بیژانس ارتباط

هر حال، آن چه در جهانی شدن باید رخ بدهد، تا نتیجه آن قابل قبول باشد، این است که جهانی شدن باید روندی باشد که مشارکت و جوجه مهم و اصلی تمدن و فرهنگ ملل و قاره‌ها و مناطق مختلف جهان را در برگیرد و مطابق با تاریخ فرهنگ‌ها باشد و آن عناصر فرهنگی را به عنوان عناصر فرهنگی بشر محسوب کند، نه این که جزء عناصر فرهنگی یک ملت و یا یک قوم شمرده شوند. به هر حال به نظر می‌رسد که در جریان جهانی شدن یک الگوی واحد و مشترک در سراسر جهان منتشر خواهد شد و همه چه دوست داشته باشند و چه دوست نداشته باشند از آن پیروی خواهند کرد.

اما موضوع مهم این است که در جریان جهانی شدن یا جهان غنی‌تر می‌شود یا فقیرتر. فقیر شدن از نظر سازماندهی ممکن است مثبت باشد، چون اداره کردن امور از نظر آداری بهتر می‌شود؛ ولی غنی‌تر بودن به اوضاع فرهنگی و معنوی انسان نیز مربوط می‌شود که البته در این صورت بهتر هم می‌توان به این جنبه‌ها رسیدگی نمود. صفت گل: این بحث به نظر من جالب است، به خصوص این که موضوع بحث تاریخ ایران در «تاریخ فرهنگی» ایران است. از خلال مباحث مطرح شده توسط پروفیسور فراگنر، چند نکته به نظر من می‌رسد. مهم‌ترین نکته توسل به یک نوع نظریه استمرار تاریخی در ایران است. یعنی اگر بین آن چه که در روند تاریخ ایران صورت می‌گیرد با آن چه که در دو تمدن عثمانی و تیموریان هند که در چهارصد یا پانصد سال اخیر معاصر و در مجاورت سرزمین ایران



صفت‌گل:
خصلت فرهنگی جامعه ایرانی تغییر کرده است و از خصوصیات تاریخ فرهنگی ایران میل به تغییر و دگرگونی است. به‌گونه‌ای که در ادوار مختلف تاریخ ایران شاهد تغییرات بسیاری هستیم

دارد که با آن در یک حالت جنگ و صلح به سر می‌برد؛ آن‌چه از همه مهم‌تر است این که ایران عصر صفوی با تمدن در حال شکل‌گیری غرب آشنا می‌شود و به همین علت ریشه‌آن‌چه راکه در دوره قاجار اتفاق افتاده است باید در ایران عصر صفوی جست‌وجو نمود.

پس به گمان من می‌توان گفت که مفهوم فرهنگی ایران یک مفهوم «مستمر» است. یعنی برخلاف بابر و سلطان محمد فاتح که وقتی دهلی و استانبول را فتح می‌کنند، در واقع مثل این است که مجموعه حکومتی تازه را به عنوان یک امپراتوری که متمایز از سنت مغولی و ترکی است به دست آورده‌اند؛ برعکس وقتی صفویان قدرت را در دست می‌گیرند منابع، شواهد و متون به ما می‌گویند که گویی صفوی‌ها از خودشان این تصور را داشته‌اند که در ادامه یک رشته قدرت فرهنگی و سیاسی قبلی، قدرت را در تبریز به دست می‌گیرند. همین تمایز سبب می‌شود راجع به مضمون مستمر «ایران فرهنگی» تأمل بیشتری داشته باشیم. منظور من از ایران فرهنگی محدود کردن آن در یک محدوده جغرافیایی خاصی نیست و اصولاً لازم نیست راجع به مرز آن فکر کنیم، ولی مثل این که چیزی مستمر است و ادامه دارد و حتی تغییرات مهم نظامی قبل از صفویه مثل حمله اعراب مسلمان و مغولان و تلاش‌های نظامی بعدی هم با این نظریه مستمر به نوعی کنار می‌آید. این مضمون مستمر ادامه می‌یابد تا وقتی که به دوره قاجاریه می‌رسد. هرچند که بین دوره صفویه و قاجاریه گسستی وجود دارد و این درست همان زمانی است که تمدن اروپایی شکل دقیق‌تری می‌گیرد و آثار تمدن آن قوی‌تر و مشخص‌تر می‌شود و ضرورت فرامرزی آن مشخص می‌شود. یعنی سایر جوامع دارند با یک مجموعه تمدنی روبرو می‌شوند که ناگزیر از پذیرش آثار آن هستند. کسی حق انتخاب ندارد و تنها یک حق انتخاب وجود دارد و منظور از این حق انتخاب، چیزی است که آثار تمدن غرب دارد به سایر جوامع عرضه می‌کند و این، موضوع تاریخ فرهنگی را پیچیده می‌کند.

فراگتر: همان‌طور که می‌دانید هر چیزی یک روزی به وجود می‌آید و یک روز نیز از بین می‌رود. این نکته در مورد عوامل تاریخی بیشتر صدق می‌کند. گاهی در تاریخ حوادثی رخ می‌دهد که ممکن است استمرار آن خیلی طولانی باشد، هرچند که همین مضامین استمراری خودشان تغییرناپذیر هستند. بنابراین ما در تاریخ به هیچ وجه با پدیده‌های تغییرناپذیر مواجه نیستیم. به عبارت دیگر من تصور می‌کنم که اگر در بررسی یک پدیده تصور نماییم که آن تغییرناپذیر است، بدون شک در طرز تفکر ما اشکالی وجود دارد، چون هرآن‌چه که مستمر باشد تغییر می‌کند.

صفت‌گل: البته باید توجه داشت که استمرار غیر از تغییرناپذیری است و استمرار به معنی تغییرناپذیری نیست.

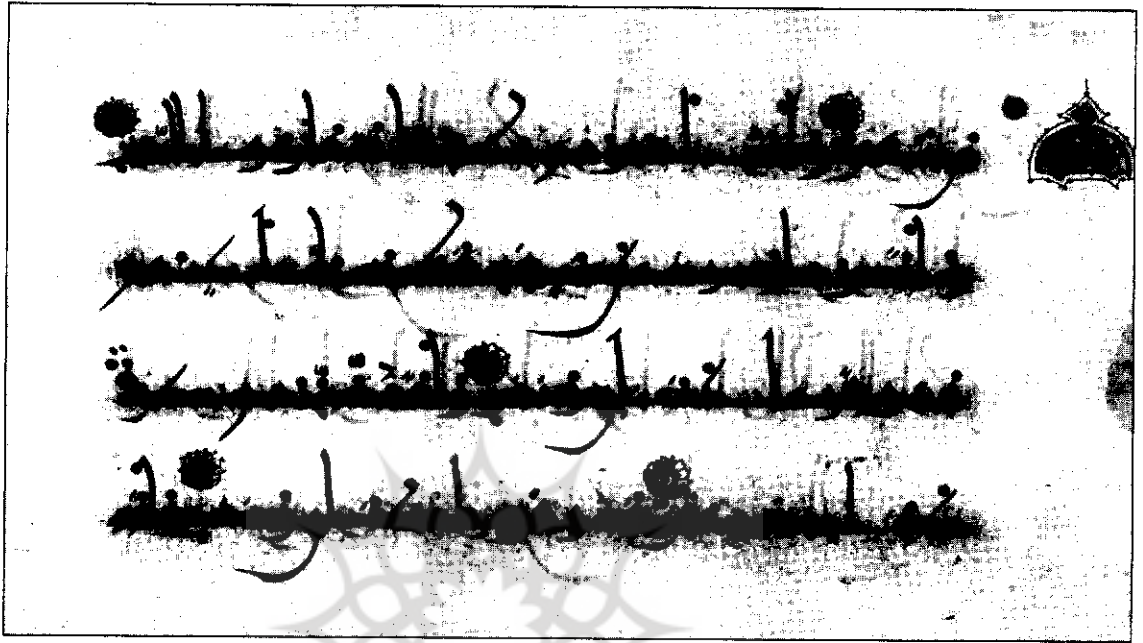
فراگتر: ما در بسیاری از موارد در برخورد با مردم عادی بارها با این جمله روبرو می‌شویم که «فلان چیز، این طوری هست» و حتی گاهی اوقات کسانی هستند که می‌گویند تاریخ ایران ایستا و ثابت است که این سخن نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

صفت‌گل: در تأیید صحبت‌های شما باید عرض کنم، خصلت فرهنگی جامعه ایرانی خصلت تغییر است و از خصوصیات تاریخ فرهنگی ایران میل به تغییر و دگرگونی است. به‌گونه‌ای که در ادوار مختلف تاریخ ایران شاهد تغییرات بسیاری هستیم.

فراگتر: آن‌چه راکه شما به عنوان خصلت در نظر می‌گیرید شاید از این رو باشد که تغییرات ذاتاً وجود دارد و ایجاد می‌شود، اما مسئله مهم این است آیا مردم به این تغییرات آگاهی دارند؟ تغییرات در همه جا هست اما گاهی اوقات با فرهنگ‌هایی مواجه می‌شویم که به این تغییرات آگاه نیستند و به آن اهمیت نمی‌دهند. آگاهی به این تغییرات مهم است و اگر نسبت به آن‌ها آگاهی نباشد، آن وقت اثرات و نتایج منفی این تغییرات ما را در بر می‌گیرد. ولی اگر نسبت به آن‌ها مطلع باشیم، می‌توانیم در روند این تغییرات تأثیر بگذاریم. استمرار همواره با تغییر همراه است، ولی در برخورد با این تغییرات باید توجه داشت که برخی اوقات ذهن جمعی یک فرهنگ عمدتاً نمی‌خواهد که نسبت به این تغییرات آگاهی پیدا کند. حتی این ذهن جمعی بیشتر تمایل دارد که از تغییرات بگریزد و اگر نمی‌توانند آن تغییرات را مانع شوند، حداقل آن را انکار کنند. حالتی که ممکن است در این صورت ایجاد شود این است که انسان‌ها احساس کنند از تاریخ و روند آن بیرون آمده‌اند. اگر در این فرهنگ ما یک روند رفتاری را پیدا نماییم که این تغییر را قبول نداشته باشند ممکن است برای یک مدت طولانی همین‌طور باقی بمانند، ولی به نظر من در این صورت ما با یک حالت نظری مواجه می‌شویم و عده زیادی ممکن است از این تغییرات توقعات زیادی داشته باشند و چشم خودشان را از آن ببوشانند و ناراحت شوند. مخالفان تغییر برای انکار یا مخالفت خود دلیل هم دارند، چون مانند در وضعیت موجود احساس رضایت بخشی به دست می‌دهد؛ مانند امور عرفانی که چنین حالتی دارند. تغییرات فرهنگی در حقیقت موجود است و دائماً هم انجام می‌گیرد، ولی ممکن است ما نخواهیم آن را بپذیریم؛ چون می‌ترسیم آینده ما از آن‌چه که به آن سنت می‌گوییم جدا باشد و این چنین آینده‌ای برای ما خطرناک به نظر برسد.

این در واقع همان مطلبی است که متفکران آمریکایی تمایل دارند به اروپاییان تحمیل نمایند. مثلاً وزیر جنگ امریکا (رامسفلد) در یک سخنرانی خود از اروپا تحت دو عنوان «اروپای پیر» و «اروپای جوان» نام برد و گفت که «اروپای پیر» از همراهی با آمریکا در حمله به عراق خودداری نمود. گذشته از مسائل سیاسی می‌بینیم که این

▼ برگه از قرآن به خط کوفی شرقی، ایران، قرن پنجم هـ. ق. از کتاب آثار ایران در موزه متروپولیتن، نادر داودی



فراگنر:

در نظر امریکایی‌ها، فرهنگ اروپایی به عنوان یک فرهنگ کم تحرک تلقی می‌شود، در حالی که فرهنگ خود را یک فرهنگ فعال و پیشرو می‌دانند

صفت گل: وقتی تاریخ تحولات ایران را بررسی می‌کنیم با یک مفهوم جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مشخص سرکار داریم. یعنی در ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال اخیر با مفاهیمی روبرو هستیم که از نظر جغرافیایی ایران است و از نظر فرهنگی مفهوم ایرانی مورد نظر است که زبان و ادبیات فارسی و آداب و سنن را در برمی‌گیرد و این مفهوم مرتبط شکل می‌گیرد. این مفهوم در یک عرصه جغرافیایی و در یک فضای ذهنی جامعه به سمت ما حرکت دارد، هرچند که فراز و نشیب نیز دارد. به عبارت دیگر مفهوم مستمر فرهنگ درون خود تغییر و تحول دارد. این حرکت گاهی به سمت جلو و گاهی به سمت عقب می‌باشد و یا پس رفت می‌کند. من نمی‌گویم که این حرکت به سمت عقب جنبه مثبت دارد، ولی همین حرکت به سمت جلو و عقب نشان دهنده تغییر و حرکت است که در ضمن دارد مستمر نیز می‌شود در درون خود با نوساناتی مواجه است. به نظر می‌آید در الگوی بررسی تاریخ ایران می‌شود این نوع حرکت را به عنوان یکی از مدل‌های بررسی تحولات تاریخ ایران در دوره آغاز تجدید، ضمن دوره تجدید و منتهی به این دوره در نظر گرفت. اگر از این موضوع غافل شویم، احتمال دارد در تحقیقات تاریخی خود نتوانیم به درستی مضمون تجدید را در جامعه ایرانی درک کنیم و آن را به خوبی تحلیل کنیم. در واقع ما به یک بستر مضمونی - مفهومی نیاز داریم که موضوع تجدید را بر اساس آن بررسی نماییم. بیشتر کسانی که تجدید را در تاریخ ایران بررسی کرده‌اند، در واقع از منظر خود تجدید به آن پرداخته‌اند و این از اشکالات تحقیقات تاریخی است؛ چون باید از

یک طرز تفکر و برداشت تیپیک آمریکایی است که بخشی از کشورهای اروپایی را به دلیل کم‌تحرکی و محافظه‌کاری با عنوان «اروپای پیر» نام می‌برد. ولی آن قسمت از اروپا که با آمریکاییان همراهی می‌کنند را «اروپای جوان» نام می‌برد و منظور از «اروپای نو یا جوان» هم عمدتاً کشورهای تازه استقلال یافته شوروی هستند که دارای انرژی هستند. از نظر متفکران امریکایی «اروپای پیر» تمایل دارند که ثابت بمانند و دست به تغییرات سریع و عمیق نزنند. یکی از رؤسای جمهور پیشین آمریکا گفته بود که اروپاییان نسبت به آمریکاییان قدیمی‌تر هستند و از آن‌ها به لاک‌پشت تعبیر نموده بود که حرکت بسیار کند می‌دارند. به طور کلی در نظر آن‌ها، فرهنگ اروپایی به عنوان یک فرهنگ کم تحرک تلقی می‌شود، در حالی که فرهنگ خود را یک فرهنگ فعال و پیشرو می‌دانند. حال باید دید تمدن ایرانی چطور است و آیا باید حرکت آن را کم سرعت بدانیم یا تندرو؟ من سه سال پیش ایران بودم. اگر از من پرسند که سیر حرکت فرهنگی و تمدنی ایران چطور بوده است باید بگویم از سه سال قبل که من در ایران بودم تا به حال تمدن ایرانی حرکت بسیار تندی داشته است و روز به روز تغییر می‌کند. هرچند که به نظر خودتان شاید خیلی محسوس نباشد و بگویند که عناصر تمدنی ما تغییر نکرده‌اند. باید به این موضوع توجه داشت که برخی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیز به کندی حرکت می‌کنند، به طوری که احساس می‌شود آن‌ها از حرکت ایستاده‌اند و حرکت نمی‌کنند. سرعت حرکت فرهنگ و تمدن‌ها به طرز تحول یک جامعه نیز بستگی دارد.

صفت‌گل:

بیشتر کسانی که تجدد را در تاریخ ایران بررسی کرده‌اند، در واقع از منظر خود تجدد به آن پرداخته‌اند و این از اشکالات تحقیقات تاریخی است؛ چون باید از منظر بستر مضمونی – مفهومی تجدد را بررسی نمود

منظر بستر مضمونی – مفهومی تجدد را بررسی نمود.

فراگتر: من کاملاً با نظر شما موافق هستم. تاریخ باید این موضوع را بررسی نماید، نه این که مرحله‌ای را به عنوان نتیجه یک روند مورد ارزیابی قرار دهد. ما باید به عقب برگردیم و ببینیم چه راه‌هایی بود و چه اتفاقاتی رخ داد که این نتیجه حاصل شد. در واقع کار تاریخ این است، در حالی که علوم سیاسی درباره آن چه که هست به تحقیق و بررسی می‌پردازد. مورخان و کسانی که با تاریخ سروکار دارند می‌توانند به کسانی که علاقه‌مند سیاست و جامعه هستند نیز کمک نمایند. ولی این هدف واقعی ما نیست. من نیز با نظر شما موافقم که باید روندی را که یک موضوع و جریان گذرانده بررسی کنیم و ببینیم از کجا به کجا کشیده شده است.

اتفاقاً یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر ذهن من را به خود معطوف ساخته، موضوعی است که شاید بتوان از آن با عنوان «تاریخ ذهنیت (History of mentality) مردم در قرون میانه» نام برد. با نگاهی به دوره‌های مختلف تاریخی در گذشته در می‌یابیم که طرز تلقی مردم از مناطق، شهرها، روستاها و به طور کلی مکان‌های جغرافیایی، متفاوت بوده است. مثلاً فرسنگ را جغرافی دانان وضع کردند و مردم آن را به صورت «منزل» به کار بردند. جوزجانی در کتاب شرح معروف ابن سینا آورده است: «ابن سینا از راه خوارزم به گرگان آمد.» شیوه بیان این مطلب به گونه‌ای است که خواننده گمان می‌کند بین این دو شهر فاصله‌ای وجود نداشته است، گویی این دوشهر در جوار هم بوده‌اند. در حالی که «دشت» و سرزمین وسیع میان این دو شهر به حساب نیامده است. توجه به این نکته به ما کمک می‌کند تا تصور قدما از ایران و حدود و ثغوری که از مرز و قلمرو و گستره جغرافیایی در ذهن داشته‌اند را درک کنیم.

در دوره خلفای اموی و عباسی، ایران در واقع مشتمل بر خراسان و عراق بود. اگر در پی به تصویر کشیدن دولت خلافت و قلمرو اسلامی برآییم (از نظر هندسی)، باید یک بیضی بکشیم که بغداد در مرکز آن قرار داشته و بخارا یکی از کانون‌های آن بوده است. در

این جا لازم است نکاتی را در مورد دولت سامانی متذکر شوم: (۱) سامانیان از اقتصادی بسیار قوی به خاطر تجارت (به ویژه تجارت برده) برخوردار بودند. (۲) سامانیان سیاست بی نظیر دانشگاهی بنیان نهادند و از تشکیلات علمی پشتیبانی کردند، تا جایی که با اندکی

تأمل در اسامی متکلمین، شاعران، نویسندگان، دانشمندان و علمای علوم مختلف در می‌یابیم که اکثریت قریب به اتفاق علما و اندیشمندان اهل خراسان یا ماوراءالنهر بوده‌اند. (خراسان و ماوراءالنهر، یک واحد بزرگ و مستقل به حساب می‌آمد که توسط رودخانه «آمودریا» از یکدیگر جدا می‌شده‌اند.)

(۳) سامانیان در رشد علوم دینی اسلام نقش به‌سزایی داشتند و برای توسعه و گسترش علوم دینی هزینه‌های گزافی صرف کردند. پس از آن، غزنویان روی کار آمده و با تمرکز در خراسان، وارث دولت سامانی شدند. مسئله دیگری که در حال عمومیت یافتن است، توجه به دوره مغول است. برخی مغولان را عامل عقب افتادگی تاریخی ایران می‌دانند، در حالی که با ظهور مغول، طرز تفکر ما در مورد مناطق تغییر یافته و منطقه بندی باب شد. قبل از دوره ایلخانی، عراق و خراسان به صورت دو واحد جدای از هم بود، حمله مغول باعث یکپارچگی جغرافیایی شد و ایران زمین (به شکل امروزی) معنی پیدا کرد و تجلی یافت.

مسئله درخور توجه دیگر که مدت‌ها است ذهن و تحقیقات من را به خود معطوف داشته، بررسی سیر تحول زبان فارسی در طول تاریخ است. با نگاهی به تاریخ در می‌یابیم، قلمرو زبان فارسی ترکیبی است از دو دیدگاه: ۱- دید منطقه‌ای و ۲- دید تحول زبان فارسی به صورت عاملی فرهنگی در جامعه. با جمع این دو دیدگاه به نتایج جالبی می‌توان رسید:

۱- بعد از سقوط ساسانیان، زبان فارسی از حالت زبان میانه درآمد و شکل نوی به خود گرفت. تحولاتی که پس از ظهور اسلام در مورد زبان فارسی روی داد، به ویژه در ارتباط و پیوند با زبان عربی به عنوان زبان حامل دین الهی و اهمیتی که عناصر اعتقادی و دینی به آن زبان می‌بخشید و تأثیر آن در رشد و تحول زبان فارسی، خود موضوع بسیار مهم و جالبی است.

در دوره ساسانی و اوایل اسلامی در حدود قلمرو امپراتوری ساسانیان از شرق تا چین (معروف به جاده ابریشم) زبانی واحد میان تجار، رواج داشت که همان زبان سغدی بود. در این زمان، تعداد کسانی که به زبان سغدی سخن می‌گفتند، بیش از کسانی بودند که سغدی، زبان مادری‌شان بود. این زبان چند قرن بعد، از بین رفت و به تدریج جای خود را به زبان فارسی داد. زبان فارسی برای ابریشمی‌ها (تجار) سمبل دین، سیاست



و فرهنگ جدید اسلام بود؛ چراکه در نظر ایشان اسلام با زبان فارسی مرتبط بود. همه این عوامل دست به دست هم داد و منجر به گسترش زبان فارسی گردید. در واقع رشد اسلام، موجبات گسترش زبان فارسی را نیز فراهم آورد.

۲ - زبان فارسی در مدت زمان کوتاهی از حدود قرن دوم و سوم هجری دچار تحول شد. انواع و اقسام عناصر سمبلیک و واژه‌های خاص که تا آن زمان، به زبان عربی اختصاص داشت را جذب کرد و خود را برای پذیرفتن اصطلاحات دینی آماده ساخت. پیش از همه، باید خط عربی را به کار می‌برد. چراکه خط عربی، نماد اولیه و جود اسلام بود. در این دوره، استعمال کلمات مترادف (مانند حمد و ستایش) رواج و گسترش یافت و برای عبادات اسلامی، اصطلاحاتی چون نماز، روزه، نماز پسین و... وضع شد.

در مجموع می‌توان گفت: فارسی نو، اولین زبانی است که «اسلامیزه» شده است. تحول و دگردیسی‌ای که در مراحل بعد، نمونه و الگویی شد برای سایر زبان‌ها؛ مثل زبان ترکی، زیرا ترک‌ها نیز خط عربی را به کار بردند و درست از همان روش استفاده نمودند و در ساختن افعال مرکب، فعل «کردن» را بسیار به کار بردند. فعلی که در زبان پهلوی و فارسی میانه، کمتر به کار گرفته می‌شد. برخی حتی به طنز می‌گویند که زبان عثمانی همان زبان فارسی است در شکل ترکی. آنان در واقع با ترجمه ادبیات و شعر فارسی به زبان‌سازی پرداخته و از الگوی زبان فارسی در اسلامیزه شدن بهره بردند. با مطالعه آثار متعدد می‌توان به قلمرو زبان فارسی و نفوذ این زبان در زبان‌های دیگر از نظر ساختاری، پی برد و این، الگویی است که می‌توان آن را تا قرن نوزدهم بررسی کرد. از نتایج اجتناب‌ناپذیر این حالت آن بود که زبان فارسی، قلمرویی به صورت محور و کانون در منطقه آسیا به دست آورد. یعنی تعداد کسانی که به فارسی تکلم می‌کردند، بیش از افرادی بود که فارسی، زبان مادری‌شان بود. اکثر حماسه‌های قدیمی هندی که به زبان سانسکریت نوشته شده، پیش از مغول و در زمان مغول به فارسی برگردانده شد. لازم به ذکر است مترجمین فارسی برای ترجمه آثاری چون مهابهاراتا از همان سنت حماسه‌سرایی فارسی (مابین فردوسی و نظامی) الگو گرفته‌اند. روشی که حتی در ایران نیز به آن پی نبردند.

در قرن ۱۹ میلادی، هند زیر سلطه استعمار انگلیس و قفقاز تحت سلطه استعمار روسیه درآمد و این امر، منجر به کاهش نفوذ و کاربرد زبان فارسی و محدود شدن حوزه استعمال آن از یک طرف و رشد زبان اردو در هند و زبان ترکی در قفقاز از طرف دیگر شد.

حدود یک قرن پیش، زبان فارسی به زبانی ملی بدل شد و با قدرت سیاسی دولت و علاقه ملت به لحاظ ساختاری، نظام‌مند و قابل تدریس گردید و حالت سیاسی - اجتماعی به خود گرفت. اما

زبان‌هایی مثل زبان پشتو به علت عدم قاعده‌گذاری، از انسجام لازم برخوردار نشد. بنابراین قلمرو زبان فارسی، هم از نظر ماهیت، هم از حیث معنی و هم به جهت گستردگی، تغییرات بسیار داشته است.

صفت‌گل: جناب‌عالی بین سنت دانشگاهی آلمان و سنت دانشگاهی اتریش تفکیک قائل شدید و فرمودید که رابطه شما با سنت دانشگاهی اتریش به دلیل رفتن به آلمان کمتر شد و شما بیشتر با سنت دانشگاهی آلمانی ارتباط پیدا کردید و بعد هم آن مقاله مفصل را راجع به ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی زبان نوشتید. لطفاً بفرمایید حالا که به اتریش برگشتید و به شکل ملموس‌تری با این سنت دانشگاهی در ارتباط قرار گرفته‌اید آیا فکر می‌کنید بین سنت مطالعات شرقی آلمان با اتریش تفاوتی وجود دارد و اصلاً آیا شباهتی بین آن دو وجود دارد یا خیر؟

فراگنر: اتریش بیش از پنج قرن تحت سیطره هابسبورگ‌ها بود. اگر به اتریش صد سال قبل نگاه کنید می‌بینید که در آن زمان اتریش شکل یک سرزمین ملی را نداشته است، چون در آن سرزمین اقوام مختلف زندگی می‌کردند. دوازده قوم شناخته شده در آن وجود داشت که هر کدام انتظار داشت قومیت و عناصر قومی خود را تحقق بخشند. پس یک «ملیت‌گرایی اتریشی» در آن زمان وجود نداشت. پیش از جنگ جهانی اول ملیت‌گرایی بسیار مهم بود و هر قومی می‌خواست به صورت ملت - دولت درآید. نتیجه چنین نگرشی، فروپاشی اتریش - مجارستان پس از جنگ جهانی اول بود. پس از مدتی دولت‌های گوناگونی به شکل قومی - ملی به وجود آمدند که هر کدام زبان خاص خود را داشتند. کلمانسو در این رابطه گفته بود آن چه از اتریش - مجارستان باقی مانده است را اتریش می‌نامیم.

در سال ۱۹۲۰ اتریش هویت ملی نداشت. آلمان بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۵ که شاهد انقلاب بورژوازی بود، با یک رخداد دیگر نیز مواجه شد و این مربوط به سال ۱۸۷۰ بود که امپراتوری آلمان در فرانسه تأسیس شد. ویلهلم در آن جا تاج قیصری را بر سر گذاشت. سمبل‌های قدیمی از همان ابتدا مورد استفاده قرار گرفت و آلمان به عنوان یک دولت ملی تأسیس شد و به این ترتیب ملت آلمان شکل گرفت. پس از شکل گرفتن «ملت آلمان»، آلمانی‌ها مدعی بودند که می‌توانند با ابرقدرت‌های آن زمان اروپا، یعنی انگلیس و فرانسه، برابری کنند و رقابت با آن‌ها از جمله اهدافشان بود. آن‌ها اتریش را در چارچوب خود نپذیرفتند، هر چند قیصرهای اتریشی تمایل داشتند که این مقام را در برابر آلمان داشته باشند، ولی توسط آلمانی‌ها بیرون رانده شدند. چون آلمانی‌ها می‌دانستند که اگر اتریش هم جزو آلمان باشد، آن وقت آلمان ملتی یک دست نخواهد بود، بلکه ترکیبی از چک‌ها، مجارها و صرب‌ها خواهد بود. از این رو

فراگنر:

قبل از دوره ایلخانی،

عراق و خراسان به

صورت دو واحد جدای

هم بود، حمله مغول

باعث یکپارچگی

جغرافیایی شد و ایران

زمین (به شکل امروزی

بار دیگر معنی پیدا کرد

تجلی یافت

▼ نقش بهرام گور در حال شکار، مینیاتوری از شاهنامه، دوره تیموری، از کتاب آثار ایران در موزه متروپلیتن



ملت اتریش وجود نداشت. در مقابل اتریشی‌ها نیز می‌گفتند که آلمانی‌ها از زندگی خود لذت نمی‌برند، چون بیش از اندازه در قالب نظم و انضباط محدود شده‌اند. آن چه مهم است این موضوع است که ادعاهای هر دو طرف چندان حقیقت نداشت. هرچند که ذره‌هایی از حقیقت در آن‌ها یافت می‌شد ولی به آن شدتی که گفته می‌شد نبود. اصولاً در این زمینه از دو دسته عامل می‌توان صحبت کرد: عوامل ماندنی و غیر ماندنی. آن‌ها که ماندنی هستند به صورت پیش‌دآوری هستند و پیش‌دآوری هرچند که اشتباه باشد و حقیقت نداشته باشد، ولی حقیقت را ایجاد می‌کند. آن چه که واقعیت دارد این است که بین آلمان و اتریش فرق ذهنی بسیار کم است و تفاوت‌هایی هم که هست گاهی اوقات توسط تاریخ ایجاد می‌شود. مثلاً بین آلمان شرقی با آلمان غربی تفاوت‌هایی وجود دارد که به نظر من بیست سال زمان لازم دارد تا این تفاوت‌ها رفع گردد. چون پس از جنگ جهانی دوم آلمان شرقی جهانی را تجربه نموده است که غربی‌ها آن را نمی‌شناسند، ولی شرقی‌ها و مردم آلمان شرقی نسبت به مردم آلمان غربی در مورد آن اطلاعات بیشتری دارند. همان طور که می‌بینید آلمان شرقی و غربی زمانی جزو یک کشور بودند و در عرض چند سال که بین آن‌ها فاصله و جدایی افتاد، این قدر تفاوت بین آن‌ها به وجود آمد.

وضعیت بین آلمان و اتریش نیز به همین گونه می‌باشد، ولی تفاوت بین آن‌ها نیز خیلی جدی نیست. در اتریش زندگی محافظه کارانه‌تر است. در آلمان پیشرفت یک ارزش عمومی است و هنوز هم اهداف خود را تعیین می‌نمایند و بعد برای تحقق آن اهداف برنامه‌ریزی می‌کنند و برای پیشبرد اهدافشان حرکت می‌کنند، ولی باید توجه داشت که با عدم دقت‌نهایی که اتریشی‌ها دارند باز هم موفق هستند. در میان کشورهای شرقی اروپا که عضو اتحادیه اروپا هستند، اتریش از نظر برقراری روابط تجاری و اقتصادی با کشورهای شرقی بسیار موفق‌تر بوده است. چون ویژگی و روحیات عدم دقت‌نهایی آن‌ها یک نوع نرمش را در روابط آن‌ها ایجاد نموده و فهم بهتر احوالات ذهنی و عادات و خواسته‌های آن‌ها را فراهم نموده است. در حالی که آلمانی‌ها عادت به دقت و برنامه‌ریزی دقیق دارند. در دو سال اخیر سطح زندگی در اتریش حتی از آلمان نیز بالاتر رفته است، ولی آن‌ها هم چنان وضعیت خود را با آلمان‌ها مقایسه می‌کنند.

خیراندیش: برای قرن‌ها عثمانی بین ایران و اتریش حایل بوده است و نگاه اتریش اگر به شرق یا ایران بوده، همواره از طریق عثمانی بوده است. اکنون که جناب عالی در صدد توسعه ایران‌شناسی در اتریش هستید تا چه اندازه ایران‌شناسی اتریش را پدیده‌ای خاص و مبتنی بر شناختی مستقیم و بی‌واسطه از ایران می‌دانید و آیا این

خطاب به اتریشی‌ها می‌گفتند: شما هابسبورگ‌ها، کار خودتان را بکنید ما نیز کار خود را می‌کنیم.

تصوری که آلمانی‌ها از خودشان داشتند این بود که آن‌ها ملتی نظامی و انضباطی هستند و این ویژگی را جزو خواص ملی خود محسوب می‌کردند. در واقع این یک برنامه سیاسی بود که به خوبی پی‌گیری می‌شد. در همین زمان در اتریش چنین تصویری وجود نداشت. مردم اتریش هنوز ملی نشده بودند و کشمکش بین وین و بوداپست ادامه داشت. حتی یک کشمکش نیز بین مناطق آلمانی زبان و اسلاوی زبان وجود داشت. یک خط مدرن و واحد نیز شکل نگرفته بود و ملیتی وجود نداشت. اتریشی‌ها خودشان نیز متوجه این موضوع شدند. برداشت‌های مختلفی به وجود آمد، طوری که آلمانی‌ها می‌گفتند اتریشی‌ها به درستی کار نمی‌کنند و حرکت ندارند؛ چون اوصافی را که برای ملت آلمان در نظر گرفته بودند، در



فراگنر:

اتریشی‌ها نخستین اساتید دارالفنون بودند. مشارکت آن‌ها در تأسیس دارالفنون بسیار چشمگیر بود و در شرق‌شناسی در اتریش نیز تأثیر گذاشت

من هم دومین نفری بودم که به ایران آمدم و با خود گفتم تا هنگامی که با زبان فارسی به خوبی آشنا شوم در ایران می‌مانم و بعد به آلمان برمی‌گردم. در بازگشت به آلمان در زمینه تاریخ معاصر ایران شروع به تحقیق و مطالعه کردم.

صفت‌گل: این که اتریشی‌ها با ایران از طریق عثمانی یا نگاهی که عثمانی به آن‌ها عرضه می‌کرد آشنا شدند درست می‌باشد؟ یعنی دانشگاه‌ها و شرق‌شناسان اتریش بدون این که تلاش کنند مستقیماً با فرهنگ ایرانی آشنا شوند بیشتر تحت تأثیر تصویری بودند که عثمانی به اتریش منتقل می‌کردند؟

فراگنر: تا اواخر قرن ۱۹ حتماً همین طور بوده است. زندگی خارج از شرق‌شناسی هم وجود داشته است و هم پیشرفته‌تر بوده است در ضمن واقعی‌تر نیز بوده است. ایران‌شناسان و شرق‌شناسان در آن زمان هر کدام در حوزه‌های مربوط به خودشان بودند و ایران یا شرق را با عینک عثمانی ندیدند، بلکه این را یا در آذهان خود به وجود آوردند یا از روی تحقیق و نگاه کردن به نقشه‌هایی که در اتاق‌های کار خود داشتند. این‌ها با زبان فارسی آن قدر آشنایی داشتند که فارسی را بفهمند یا ترجمه کنند، ولی برای صحبت کردن به فارسی اشکال داشتند. در آلمان مباحث پراگماتیک و نظری‌تر از اتریش بوده است. جعفری‌مذهب: افسران، معلمان و پزشکان اتریشی وقتی از ایران به اتریش برمی‌گشتند، آیا هیچ تماسی با ایران‌شناسان اتریشی برقرار می‌کردند یا خیر؟

فراگنر: بله، این ارتباط وجود داشته است. معمولاً کسانی که مدتی را در ایران سپری می‌کردند وقتی به اتریش برمی‌گشتند، چون نسبت به زبان فارسی و امور ایران آشنایی یافته بودند در وزارت امور خارجه به عنوان دیپلمات مشغول به کار می‌شدند.

هنگامی که من دانشجو بودم به عنوان یک دانشجو که می‌خواست دربارهٔ ایرانیان و ایران چیزی بیاموزد، با کسانی که عمیقاً و واقعاً در مورد ایران تحقیق کرده باشند برخورد نکردم. وقتی به تهران آمدم و در دانشگاه تهران مشغول تحصیل شدم، پس از آن که با دانشجویان خارجی و ایرانی دوست شدم و زبان فارسی را آموختم، تصمیم گرفتم اگر موقعیتی پیش آمد و من توانستم در یک دانشگاه به تدریس بپردازم سعی کنم این وضعیت را تغییر دهم. این موقعیت در شهر «بامبرگ» برای من فراهم شد. این جا تنها نقطه‌ای بود که من به خوبی می‌توانستم اهدافم را پیگیری نمایم، چون منطقه‌ای مثل فرایبورگ یا برلن امکانات و شرایط مناسب را نداشت.

تیریزنیا: جناب دکتر فراگنر، شما از سال ۱۹۸۵ برای چند سال به برلن رفتید و ریاست کرسی ایران‌شناسی در دانشگاه آزاد برلن را برعهده داشتید. جریان ایران‌شناسی در این دانشگاه عمدتاً بر محور ایران باستان و زبان‌های ایرانی و به طور کلی زبان‌شناسی است. لطفاً

ایران‌شناسی از طریق عثمانی‌شناسی نبوده است؟ به عبارت دیگر جایگاه عثمانی در نگاه به شرق در ایران‌شناسی اتریش چیست؟

فراگنر: این درست است که در قرن ۱۹ برداشتی که دانشمندان شرق‌شناسی اتریش از ایران داشتند توسط مسائل عثمانی به آن‌ها می‌رسیده است، ولی در قرن ۱۹ کسانی که با ایران به طور مستقیم ارتباط داشتند اتریشی‌ها بودند. مثلاً اتریشی‌ها نخستین اساتید دارالفنون بودند. مشارکت آن‌ها در تأسیس دارالفنون بسیار چشمگیر بود و در شرق‌شناسی در اتریش نیز تأثیر گذاشت. یکی از این افراد پولاک بود که دربارهٔ اوضاع ایران دورهٔ قاجار کتاب بسیار مفیدی نوشته است. این اثر زندگی ایرانیان در سطوح مختلف جامعه را در برمی‌گیرد و هنوز هم مورد استفادهٔ مورخان است. در حالی که در همین زمان زبان‌شناسی به نام **ولفگانگ لینتس** در آلمان در حال انجام تحقیقات نوآورانه‌ای بود. او جزو اولین ایران‌شناسانی بود که بارها به ایران آمد و در این زمینه تحقیق و مطالعه کرد. به عنوان یک زبان‌شناس به زبان فارسی معاصر و نو به عنوان یک پدیده نگاه کرد و زبان‌شناسی را به عنوان یک علم مورد توجه قرار داد.

در آلمان بعد از جنگ جهانی اول و پس از جریان **واسموس**، دولت ایران نسبت به آلمان علاقهٔ سیاسی پیدا کرد، ولی در دورهٔ رضاشاه یک چنین علاقه‌ای نسبت به اتریش وجود نداشت. در آلمان فردی به نام **ویلهلم اهلرز**، که از زبان‌شناسان علمی که زبان فارسی باستان را می‌دانست، سعی کرد یک فرهنگ علمی آلمانی به فارسی تهیه کند، ولی در حرف «ف» متوقف شد.

هنگامی که من تحصیل خود را شروع کردم دریافتیم که مطابق گفتهٔ استادانم شعر فارسی حائز اهمیت بسیاری است و عثمانی‌ها برای این که ادبیات‌ساز شوند کل اشعار و اساساً آثار و جریان ادبیات فارسی را جزء سنت خود قلمداد می‌کردند. این موضوع برایم پوشیده نماند و استاد من نیز تأکید کرده بود که ادبیات فارسی آن قدر حائز اهمیت بوده که عثمانی‌ها آن را جزء سنت خود می‌دانند. مثلاً هنگامی که داستان فرهاد و شیرین **نظامی** را می‌خواندیم، فرهاد کوه‌کن را طبق زبان ترکی به صورت فرهاد کوه‌کن تلفظ می‌کرد و می‌گفت در نزدیک استانبول کتیبه‌هایی است که به فرهاد کوه‌کن تعلق دارد. استاد من **ڈا ترک شناس** بود و در دورهٔ جنگ، چهار سال به عنوان افسر در عثمانی خدمت کرده بود و می‌گفت که در آن جا عاشق زبان و ادبیات فارسی شدم. ایشان دوباره به ایران سفر کرد که بار اول در سن ۶۱ سالگی بود.

قبل از من آقای **ویلهلم هینتس** که آلمانی بود، به ایران آمد و بورس دانشگاه تهران را گرفت و کتاب جالبی در مورد سبک هندی به زبان آلمانی نوشت که هنوز هم قابل استفاده می‌باشد. مطالبی که در این کتاب در مورد سبک هندی آمده جالب است، ولی خیلی شناخته شده نیست.



خیراندیش:
ایران‌شناسی به معنی کلاسیک آن، شناخت مبتنی بر علم مدرن از جامعه سنتی ایران بوده است، اما امروزه هم مفهوم فلسفه و علم در غرب تغییر نموده است و هم ایران آن جامعه سنتی قدیم نیست

در مورد این کانون شرق‌شناسی یا ایران‌شناسی هم توضیح دهید.
دکتر فراگتر: در برلن تا آن زمان که من به آنجا رفتم ایران‌شناسی عمدتاً بر پایه زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی، با رویکردی خاص به زبان‌های قدیم ایران - که زبان‌های معاصر هم شاخه‌ای از آن فرض می‌شد - استوار بود. یعنی زبان‌ها را نسبت به وضع معاصر در نظر می‌گرفتند و به حالت تقابلی آن‌ها اهمیت نمی‌دادند، اما در پی پیدایش اصل این تقابل بودند (قابل قیاس با باستان‌شناسی زبان).

برلن از چند جهت برایم جالب بود:

۱- در آن‌جا با دیدی معاصر و نویه تاریخ نمی‌نگریستند، بلکه با تکیه بر باستان‌شناسی و ریشه‌های کهن زبانی به دوره‌های بعدی می‌نگریستند.
۲- در این دانشگاه، خاورشناسی با تکیه بر دوران معاصر تدریس می‌شد.
۳- در اکثر دانشگاه‌ها گمان می‌کنند، اسلام‌شناسی مترادف با عرب‌شناسی و محدود به کشورهای عربی است و از نظر زبانی، فقط زبان عربی را شامل می‌شود و یا تنها شناخت اسلام لازم است. بر خی حتی با شنیدن نام جمهوری اسلامی ایران می‌پندارند، ایران کشوری عرب‌زبان و در محدوده اسلام‌شناسی است. از نظر اکثر آن‌ها تفکیک اسلام‌شناسی و عرب‌شناسی از ایران‌شناسی بسیار مشکل است. در برلن، تنها جایی بود که توانستم مطابق میل و اراده خود، مرکزی برای «ایران‌شناسی» به صورت محض و تخصصی ایجاد کنم.

صالحی: شما در سال ۱۹۸۳ در نخستین مجمع شرق‌شناسان که در ایتالیا برگزار شد، طی مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی در تاریخ ایران» به ده محور عمده که مورخان در ایران‌شناسی باید به آن بپردازند، اشاره نموده‌اید، آیا مواردی هست که به آن محورها بیفزایید یا تغییری در محورهای پیشنهادی دارید؟

فراگتر: در سراسر دنیا، ایران‌شناسی به عنوان رشته‌ای دانشگاهی در مقایسه با ساختار دانشگاه‌ها و در قیاس با رشته‌هایی چون مردم‌شناسی و تاریخ اروپا و نظایر آن فعالیت بسیار محدود دارد. تصور مستشرقان از ایران‌شناسی، تحقیق پیرامون امور باستانی، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، شناخت تاریخ تمدن و تاریخ ادیان، به ویژه ادیان قدیم ایرانی است.

قبل از انقلاب، ایران‌شناسی، یکی از عوامل تبلیغی - فرهنگی رژیم پهلوی بود، به همین دلیل از آن‌ها حمایت می‌کرد. اما این حمایت، بعد از انقلاب قطع شد.

از آن‌جا که وطن ذهنی اکثر ایران‌شناسان با زردشت بوده، ظهور اسلام در نظر آنان مدرن تلقی می‌شده است.

شرق‌شناسی در نظر دانشمندان آلمان و سایر کشورهای اروپایی، پژوهش در مورد تاریخ باستان بوده است. پس از انقلاب

اسلامی در ایران که موجب رکود حوزه‌های ایران‌شناسی در کشورهای اروپایی به ویژه آلمان شد، پژوهش‌های ترک‌شناسی رواج بیشتری یافت. چون رفتن به ترکیه برای دانشجویان سهل و آسان بود، اما سفر به ایران بعد از انقلاب که درگیر جنگ هم بود، امکان‌پذیر نبود. لذا در سال ۱۹۸۳، نخستین کنگره ایران‌شناسی برگزار شد تا تعریف جدید و نوینی از مقوله ایران‌شناسی ارائه دهد، راهکارها و محورهای جدیدی متناسب با شرایط فعلی ایران جستجو کند و مورد بحث قرار دهد. در نتیجه این کنگره، تحقیقات ایران‌شناسی در زمینه علوم اجتماعی، اقوام ایرانی و گستردگی فرهنگی آن‌ها گسترش یافت. به ویژه به تاریخ ایران دوران اسلامی توجه خاص نشان داده شد. پدیده انقلاب اسلامی، سبب شد تا ایران‌شناسان اروپا به تعریف جدیدی از ایران‌شناسی بپردازند و برای نخستین بار در دیدگاه‌ها و شیوه‌های سنتی خود تجدیدنظر کنند.

ده - پانزده سال اخیر بار دیگر با تغییر شرایط در ایران اوضاع به گونه‌ای شده که پژوهشگران مسائل انسانی و اجتماعی در ایران با ایران‌شناسان سراسر جهان، احیاء رابطه کرده و اروپایی‌گرایی سابق بر هم خورده است. امروزه، ایران‌شناسی، حالت جهانی به خود گرفته و به ایران و تاریخ ادبیات ایران (به عنوان جزئی از جهان) پرداخته می‌شود. رفتار، به آسانی تغییر نمی‌پذیرد. ما کم‌کم متوجه می‌شویم که ایران، جزئی از جهان و تاریخ آن، قسمتی از تاریخ بشر است و این ساختار ارتباطی، ایفاگر نقشی بسیار مهم است و پدیده جهانی شدن به ایران هم مربوط شده و در تحقیقات ایران‌شناسی انعکاس می‌یابد.

صالحی: با توجه به گسترش تحقیقات تاریخی، خلأهای جدی در تحقیقات مربوط به تاریخ ایران را در کجاها می‌بینید؟

فراگتر: گسترش و تغییر با هم بوده و رابطه‌ای مستقیم با یکدیگر داشته‌اند. به نظر من اصولاً طرح و بحث درباره ضرورت این محورها خود، جای سؤال دارد و صحبت از خلأها و موضوعات مورد نیاز تحقیق در حوزه ایران‌شناسی جای بحث بسیار مفصلی دارد که در این زمان کم، امکان طرح مفصل آن نیست.

تبریزنیا: لطفاً خیلی خلاصه بفرمایید ایران‌شناسی در اروپا چگونه است؟ مراکز دانشگاهی در این حوزه چه نقشی ایفا می‌کنند و آیا ایران‌شناسی در اروپا به طور کلی به لحاظ شکل و ساختار سازمانی مراکز پژوهشی و آموزشی یکسان است؟

فراگتر: بیشتر ایران‌شناسان، به پژوهش پیرامون ایران باستان می‌پردازند. در آلمان و سایر کشورها، به کسی تحت عنوان ایران‌شناس بر نمی‌خوریم. بلکه آنان اسلام‌شناس و زبان‌شناس‌اند و بخشی از آن‌ها کارشان ایران‌شناسی است.

«فنجان طلا با چهار غزال،
شمال غرب ایران، ۲۹۹۷
سال قبل، موزه متروپولیتن



خارجی مستقر بودم و این مربوط به سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ است. از اساتیدم می‌توانم به استاد فروزانفر، استاد سعید نفیسی، جعفر محبوب و استاد شهیدی که از همه جوانتر بودند و هم چنین خانم شیرین بیانی که جوان بودند و استاد ایرج افشار که درباره‌ی نسخ خطی تدریس می‌کردند اشاره کنم.

استاد مجتبی مینوی نیز از اساتید من بودند که به دانشجویان خارجی دانشگاه اجازه می‌دادند روزهای جمعه از ساعت ۱۰ تا ۱۱/۳۰ از کتابخانه خصوصی‌شان استفاده کنند، چون در آن زمان استفاده از کتابخانه مرکزی مشکل بود. مرحوم معین نیز از اساتید من بودند که مهمان‌هایی از سراسر جهان داشتند. آن‌ها را به حضور می‌پذیرفتند.

جعفری‌مذهب: من می‌خواهم از تجربیات شخصی شما استفاده نمایم. شما فرمودید در ابتدا وارد حوزه مطالعات تاریخ دیوانی و اقتصادی و اجتماعی ایران شدید، آیا این گرایش مربوط به اوضاع زمانه بود یا خیر؟ چون اوایل دهه ۱۹۷۰ سوسیالیست‌ها در آلمان سرکار بودند، آیا این روی گرایش شما تأثیر داشته است یا نه. در مرحله بعد شما به خاطره‌نویسی علاقه‌مند شدید که همزمان با انقلاب در ایران بود. این جریان را نیز ادامه ندادید. بعد فرمودید به ماورالنهر علاقه‌مند شدید. حال من می‌خواهم بدانم این تحقیقات سیر صعودی داشتند یا نه و چند سال را صرف پرداختن به هر کدام از این حوزه‌های تحقیقاتی کردید؟ موضوع بعدی این است که مثلاً کارهای دیوانی و حقوقی که انجام دادید تا چه زمانی ادامه دادید و آیا تحقیق بر روی آن‌ها را به دانشجویان خود سپردید یا خیر؟

فراگنر: هنگامی که من در اتریش تحصیل می‌کردم در زمینه مطالعات مربوط تاریخ عمومی و تاریخ عثمانی، تحقیقات دیوانی نقش مهمی داشتند. من هنگامی که در مورد عثمانی تحقیق می‌کردم باید به ناچار با این حوزه هم آشنا می‌شدم که خیلی به آن علاقه نداشتم، ولی قرائت اسناد و فرامین دولتی عثمانی را بسیار

من مدتی مدیر و سپس رئیس انجمن ایران‌شناسی اروپا بودم. به نظر من رابطه شخصی و مستقیم حاکم بر انجمن، در بسیاری موارد کافی است و مسئولیت انجمن برگزاری کنفرانسی است که هر چهار سال، یک بار صورت می‌پذیرد. بنابراین وجود انجمن ایران‌شناسان اروپا را ضروری نمی‌دانم. ایران‌شناسان سراسر اروپا، توسط این انجمن به یکدیگر نزدیک شده و با هم در تماسند. در اغلب کشورهای اروپایی، ایران‌شناسی، جزء رشته‌هایی است که در دانشگاه پایه پیدا کرده و این، یک حالت ساختاری است. مراکز واقعی ایران‌شناسی، در درجه اول دانشگاه‌ها و کمتر آکادمی‌ها و مراکز پژوهشی مطلق است. البته اگر پژوهشی باشد.

فرانسوی‌ها، دارای گروه‌های آکادمی وار و خودمختاری هستند که حالت رسمی و نیمه رسمی یافته و در سطح بین‌المللی مشغول کار پژوهش‌اند.

ایران‌شناسی در ۳۰-۲۰ سال پیش در آلمان شرقی (برلن شرقی)، از اهمیت زیادی برخوردار بود که تا ۱۳ سال قبل نیز، وجود داشته است. در آلمان غربی (هامبورگ، مونیخ، برلن، گوتینگن) مؤسسات دانشگاهی با کرسی ایران‌شناسی وجود داشتند. از این میان، تنها دوشهر به فعالیت خود ادامه داد و مابقی متوقف شده‌اند. در آلمان، امور دانشگاه‌ها و سایر امور فرهنگی، ایالتی است و هر ایالت، سیاست دانشگاهی خاص خود را داراست و حکومت، نفوذ چندانی در آن ندارد. جریان ایران‌شناسی، در واقع وابسته به جزئیات است.

در چارچوب شرق‌شناسی، تعداد دانشجویان را در نظر می‌گیرند. دانشجویان خاورشناسی در سراسر اروپا مایلند با انتخاب رشته ایران‌شناسی، به این جاسفر کرده و زبان فارسی را بیاموزند. پس از انقلاب، علاقه به ایران‌شناسی کاهش یافت و بالطبع فعالیت مؤسسات ایران‌شناسی نیز متوقف شد. امروز، مسئله اسلام و اسلام‌شناسی در جهان مطرح شده است. اسلام از نظر آنان به عرب مربوط می‌شود، نه به ایران. اسلام‌شناسان اروپایی می‌پندارند اسلام خاص عرب است و زبان اسلامی، همان زبان عربی است.

صفت‌گل: هم دوره‌ای‌های شما در دانشگاه تهران چه کسانی بودند؟

فراگنر: از دانشجویان خارجی که با من هم دوره بودند می‌توان به جان پری که الان در شیکاگو است و جان وودز در آمریکا اشاره کنم. علاوه بر این از ژاپن خانم اوکادا بودند و فردی به نام رحیم رزاق که الان در ناپل است، او از کلکته بود و تا به امروز در ناپل زبان و ادبیات فارسی را تدریس می‌کند.

صفت‌گل: جنابعالی در دانشگاه تهران در دیارتمان تاریخ بودید؟
فراگنر: خیر، من در دانشکده ادبیات، در بخش دانشجویان

دوست داشتم و این علاقه‌مندی سبب شد در اولین فرصتی که پیدا کردم در امور اسناد مربوط به ایران متمرکز شوم. در آن زمان کمتر کسی در این زمینه کار می‌کرد. من هم از ۱۹۷۰ به این حوزه گرایش پیدا کردم و هنوز هم دارم. در سال ۱۹۸۶ نیز مطلبی برای مجموعه تاریخ ایران کمبریج نوشتم که در این سال چاپ شد. بعداً سعی کردم این علاقه‌مندی را به دانشجویان خودم منتقل نمایم و کارها را به آن‌ها بسپارم. تحقیق روی مطالب مربوط به اسناد و آرشیوها و ساختار دیوانی و مباحث نظیر آن را به آن‌ها واگذار کردم.

خاطره‌نویسی برایم خیلی جالب بود، چون خواندن آن‌ها مرا به متن تاریخ فرهنگ و تجدد می‌آورد. در خاطرات افراد می‌توانستم دریابم که هر کدام نسبت به تجدد چطور فکر می‌کردند. در خاطره‌نویسی به طرز تفکر اشخاص پی می‌بردم. مثلاً وقتی خاطرات ظهیرالدوله را می‌خواندم، برایم بسیار جالب بود که چگونه انسانی با وجهی از عرفان و تصوف توانسته است در همدان یک نوع دموکراسی به وجود آورد و خود را به صورت یک روشنفکر نشان دهد. تلاش من این بود که از خاطره‌نویسی به مطالعه دوره قاجار و معاصر روی بیاورم. اما فرصت این کار فراهم نشد، چون حجم تحقیقات و مطالعات ایرانیان در این زمینه بسیار گسترده و متنوع است.

از هنگامی که من وارد دانشگاه شدم و در رشته ایران‌شناسی مشغول به تحصیل شدم و بعد هم به تدریس پرداختم، تا به حالا دقیقه‌ای نبوده است که برای حفظ و توسعه این رشته در اروپا (آلمان یا اتریش) تلاش نکرده باشم. از جمله نبردی که بین شرق‌شناسان و غیر شرق‌شناسان وجود داشته است، مثلاً اگر در دانشگاه یکی از اساتید بازنشسته شود حتی از اولیای دانشگاه می‌آیند و می‌گویند ما احتیاجی به این رشته نداریم و می‌توانیم آن را حذف کنیم و به جای آن علوم اقتصادی یا سایر علوم را ایجاد کنیم.

ما مدام با این طرز تفکر مواجه بوده‌ایم. این وضعیت یک نوع دل‌زدگی ایجاد می‌کند و باعث ایجاد یک نوع نگرانی و دغدغه می‌شود. من برای حفظ این رشته بسیار وقت گذاشتم و تمام نیرو و ظرفیت خود را در این موضوع به کار بستم تا ایران‌شناسی حفظ شود. امروزه تحقیقات عربی در بین دانشجویان شرق‌شناسی طرفداران زیادی دارد. چون تحقیقات اسلامی را هم دربر می‌گیرد و با دانستن زبان عربی می‌توان در کشورهای مختلفی آن را به کار برد. حال آن‌چه مهم است این که چه‌طور باید مفهوم ایران‌شناسی را گسترش داد.

هنگامی که انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، ما برای مدتی برای رشته ایران‌شناسی دانشجو نداشتیم. من در طول دوران تدریس همیشه به دانشجویانم توصیه می‌کردم که برای آموختن زبان‌هایی دیگر همواره تلاش کنند، حتی اگر این آموختن به اندازه درک مطلب و فهم متن باشد و یا حداقل تا این حد که بتوانند زبان یک

متن را تشخیص بدهند. در مورد ماوراءالنهر از آن‌ها خواستم خط سیرلیک را یاد بگیرند که البته بیشتر آن‌ها موفق به فراگیری آن نشدند، چون من متن‌هایی را از روی کتاب ادبیات فارسی برگل که درباره کتاب‌های تاریخی بود به آن‌ها دادم تا بخوانند که نتوانستند. در مورد کتاب برگل، که ترجمه روسی کتاب ادبیات فارسی استوری است، باید بگویم برگل حجم آن را تا یک سوم از نوشته انگلیسی‌اش بیشتر کرده است که افزوده‌های برگل است.

سپس از دانشجویانم خواستم زبان تاجیکی را یاد بگیرند و به این شکل می‌خواستم به آن‌ها نشان بدهم که فارسی امروزی شکل‌های مختلفی دارد. بنابراین از تاریخ تحول زبان فارسی مطالب بسیاری به آن‌ها آموختم، چون بسیار مهم بود.

من به گسترش زمینه ایران‌شناسی می‌اندیشیدم از این رو به ماوراءالنهر نیز توجه نمودم، هر چند که هند نیز برایم بسیار جالب بود. امروزه ما دانشجویان بسیاری داریم که رساله‌های دکترای آن‌ها در مورد موضوعات گوناگونی است. گریستف ورنو یکی از آن‌ها است که اخیراً دکترا گرفته است. او که زیر نظر من دکترا گرفته، به روند امور دیوانی توجه نمود. دانشجوی دیگری که از شاگردان من بود، به دنبال داستانی که من از هند برای او تعریف کردم، به این حوزه علاقه‌مند شد و بررسی بسیار جالبی درباره اشعار فارسی اقبال لاهوری به زبان انگلیسی انجام داده است. من از او خواستم با توجه به تسلطش بر اشعار فارسی و استعارات و تمثیل‌ها و... که در آن‌ها است به ساختار اشعار فارسی اقبال لاهوری توجه کند و بر روی آن تحقیق نماید. او نیز این کار را انجام داد و به این نتیجه رسید که اشعار سنتی اقبال از دیدگاه شعر سنتی بسیار ضعیف است و اگر به ساختار و مفاهیم آن‌ها با دقت بنگریم، تأثیر اشعار شعرای رمانتیک انگلیسی مثل لمانگ فل و اسکات را می‌توان مشاهده کرد که اقبال از آن‌ها اقتباس نموده است و به صورت شعر سنتی فارسی در آورده است. این موضوع باعث بحث‌های مختلفی در پاکستان و نقاط دیگر شد که در پاکستان با مخالفت‌های بسیاری مواجه شد.

جعفری‌مذهب: اگر ما بخوایم کارنامه علمی شما را به صورت یک منحنی نشان دهیم می‌توانیم دریابیم که شما در چه سالی چه گرایشی داشتید یا خیر؟

فراگتر: همان‌طور که می‌دانید همیشه بین زمانی که یک مطلبی نوشته می‌شود تا زمانی که چاپ می‌شود فاصله‌ای وجود دارد و احتمال دارد زمانی که چاپ می‌شود دیدگاه‌های مؤلف نسبت به آن تغییر کرده باشد و آن را به همان صورتی که نوشته است قبول نداشته باشد. به گمان من کاری که انسان انجام می‌دهد فارغ از این که چه قدر به انجام آن تمایل داشته است، به شرایط نیز بستگی دارد. هر چند گاهی اوقات از شرایط نیز آگاهی ندارد، ولی ناگزیر به انجام آن

▼ نقش کیخسرو، مینیاتور از شاهنامه، دوره تیموری، از کتاب آثار ایران در موزه متروپلیتن



است. اگر کسی گمان کند که می‌شود فردی تحت تأثیر این تحولات عمومی‌تر قرار نگیرد، باید بداند که در آن صورت این فرد انسان عجیبی خواهد بود و این اصولاً امکان‌پذیر نیست.

جعفری‌مذهب: می‌دانیم که در سال‌های دور با اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی آشنا شده‌اید و بر روی آن‌ها کار کرده‌اید. این اسناد به روایتی، مهم‌ترین مجموعه اسناد تاریخی ایران می‌باشد. به نظر شما این اسناد چه اهمیتی دارند؟ چه سرگذشتی داشته‌اند؟ چه کسانی بر روی آن‌ها کار کرده‌اند؟ ارتباط شما با این اسناد چگونه بوده و چه حاصلی داشته است؟

فراگنر: «اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی» مجموعه‌ای ارزشمند از اسناد فارسی (و کمی مغولی) است که از قرن ششم تا سیزدهم هجری را دربرمی‌گیرد و اسناد سیاسی، مالی، وقفی و... را درباره بقعه اردبیل و آذربایجان به ما معرفی می‌کند. پیشتر چندسند مرتبط به این اسناد در مجموعه‌های دیگر انتشار یافته و معرفی شده‌اند و به نظر می‌رسد از این مجموعه جداگشته‌اند.

در دوره صفویه اسناد دارالارشاد اردبیل که شاید مهم‌ترین اسناد خانوادگی و دولتی ایران بود در اردبیل حفظ می‌شد. با اشغال اردبیل توسط عثمانیان در اواخر عصر صفوی، شاید تعدادی از اسناد به غارت رفته باشد اما هنوز اشاره‌ای به این امر نشده است. در اشغال اردبیل توسط روس‌ها در اوایل عصر قاجار، کتابخانه اردبیل غارت و به پترزبورگ منتقل شد. اما باز هم از تعداد اسناد غارتی اطلاعی در دست نیست. احتمالاً در دوره قاجار، این گنجینه در چند مرحله به تهران منتقل شد که در گنجینه کاخ گلستانی موجود می‌باشد، اما هنوز معرفی نشده است.

در دوره معاصر این اسناد ابتدا توجه ای. ایچ. مورتون را جلب کرد که پس از دیدن اسناد سیاه‌های آزان را تهیه کرد اما هنوز منتشر نشده است. پس از او گاتفرید هرمن متوجه این اسناد شد و در سال ۱۹۷۰-۱۳۴۹ به اردبیل رفت و از این مجموعه عکس گرفت و به آلمان برد. او تاکنون چندسند دیوانی از این مجموعه را به چاپ رسانده و وعده داده که در کتاب «اسناد فارسی» خود، همه اسناد دیوانی را منتشر کند.

در سال ۱۹۷۱-۱۳۵۰ من سراغ اسناد رقیم و از همه آنان (به استثناء اسناد دیوانی که توسط متولی به سفارش هرمن خارج از صندوق اسناد بود) عکسبرداری کردم و هنگامی که متوجه پنهانکاری متولی بقعه شدم و به او گوشزد کردم موردی مهری او قرار گرفتم. اسناد عکسبرداری شده را به دانشگاه فرایبورگ آلمان سپردم. این اسناد بعداً توسط خانم مونیگا گرونکه بررسی شد. تاکنون دو جلد کتاب براساس آن منتشر شده است.

در سال ۱۳۵۲ والتر هینتس به سراغ اسناد رفته و از آن‌ها عکسبرداری نمود. پانزده روز بعد از رفتن او اسناد به تهران منتقل و

در زیرزمین موزه ملی ایران حفاظت شد.

از سال ۱۳۷۲ آقای عمادالدین شیخ الحکامی با موافقت موزه ملی ایران به صورت پراکنده پژوهش درباره این اسناد را آغاز کرده و امید است با حمایت و همکاری موزه ملی ایران و سازمان میراث فرهنگی، امکان چاپ و ارائه این اسناد فراهم آید.

خلیفه: سؤال من از جنابعالی درباره رساله دکترای شما است. می‌دانیم که از این رساله با موضوع «تاریخ شهر همدان در اوایل دوره اسلامی از ظهور اسلام تا اواخر سلاجقه» و به ویژه در دوره سلاجقه عراق دفاع کرده‌اید. لطفاً بفرمایید اساساً چرا این موضوع را برای رساله دکترای برگزیدید؟ چرا شهر همدان و چرا دوره سلجوقیان مورد

توجه شما قرار گرفت؟ چرا از تحقیق در دوره سلجوقیان دست کشیدید و اصولاً چرا امروزه شرق شناسان یا ایران شناسان کمتر به تاریخ میانه ایران، خاصه عصر سلجوقیان می پردازند؟

فراگنر: براساس پیشنهاد استادام، رویمر، که در آن زمان عضو انجمن باستان شناسی بود و خود به تحقیق پیرامون گنبد علویان و وضع سلاجقه پرداخته بود، به بررسی شهر همدان مشغول شدم. دوره سلجوقیان هنوز هم برای من جالب است. حتی چندسال قبل دوباره به همدان توجه نمودم، اما این بار در راستای مطالعات خودم در زمینه پست مدرنیسم بود.

موضوع مهم دیگر این است که تعداد ایران شناسان در خارج از ایران خیلی کم است. در حالی که در مورد سایر رشته ها این طور نیست. مثلاً در زمینه ادبیات آلمانی در خود آلمان تعداد نسبتاً زیادی متفکر و محقق وجود دارد و در خارج از آلمان نیز در کشورهای مختلف افراد بسیاری در این زمینه تحقیق می کنند و در حالی که شمار ایران شناسان بسیار اندک است؛ این در حالی است که تعداد دانشجویان علاقه مند به ایران شناسی کم نیست، اما امکانات مالی و بودجه هایی که برای این رشته در نظر گرفته می شود در سراسر جهان اندک است.

این وضعیت مخصوصاً در کشورهایی که دانشگاه ها تحت نظر حکومت است، به مراتب بدتر است؛ چون یک برنامه ریزی مشخص وجود دارد که طبق آن چند واحد برای این رشته در نظر گرفته می شود و بیشتر از آن نیز نمی توان واحدهایی را گذراند. در کشورهایی که دانشگاه ها نوعی استقلال عمل دارند، مشکل دیگری وجود دارد و آن به صورت رقابتی است که بین این رشته و سایر رشته ها وجود دارد. مثلاً افرادی خارج از مجموعه ایران شناسی با حسادت سعی می کنند که امکانات مالی مربوط به ایران شناسی را به امور مربوط به خودشان مرتبط کنند و این جور نشان دهند که ایران شناسی از نظر کمیت ضعیف است. به نظر من ما باید ایران شناسی را به صورت رشته ای چند منظوره و چندکاره تبدیل کنیم.

موضوعی است که همواره میان من و دکتر کریستف ورنر مورد بحث قرار می گرفت. به نظر ایشان ما باید این وضعیت را تغییر دهیم و کسانی را که به صورت تخصصی در این مورد کار می کند به کار بگیریم. ولی این در خیلی از موارد ممکن نیست، چون به نظر من ما باید دانشجویان مختلف را جمع کنیم و جلوه ها و موضوعات مختلفی از ایران شناسی را به آن ها نشان دهیم تا آن ها یکی را انتخاب نمایند. من از دوره سلجوقی بیرون آمدم، ولی هنوز هستند کسانی که در مورد این دوره تحقیق می کنند. مثل یک فرانسوی به نام دوران گدی که در مورد اصفهان دوره سلجوقی تحقیق می کند. من به دوره مغول نیز علاقه داشتم، ولی انسان نمی تواند به همه اهداف خود برسد.

خیراندیش: ایران شناسی به معنی کلاسیک آن، شناخت مبنی بر علم مدرن از جامعه سنتی ایران بوده است، اما امروزه هم مفهوم فلسفه و علم در غرب تغییر نموده است و هم ایران آن جامعه سنتی قدیم نیست. تحولات زیادی در پنج دهه گذشته و به خصوص ۲۰ سال اخیر در ایران رخ داده است. حال با توجه به این موضوع، ایران شناسی با وضعیت جدید خود و جامعه امروز ایرانی چه گفتگویی را پدید می آورد و چه نتایجی از آن انتظار می رود؟

فراگنر: بیشتر ایران شناسان به این مطلب آگاه هستند و این اطلاع در نوع تدریس آن ها منعکس می شود. ایران شناسی رشته ای یکپارچه نیست و خیلی تنوع دارد، به ویژه از نظر روش کار بسیار تنوع دارد. تغییر روش پژوهش برای کسانی که در مرحله عمل هستند مشکل است، چون هرکسی کاری را می کند که یاد گرفته است. ما باید روش های جدیدی را به کار بگیریم.

به عنوان مثال علوم سیاسی مهم است و برداشتی از جامعه شناسی نیز باید وارد کار شود. یعنی باید روش های مردم شناسی و پژوهش های میدانی را داخل مباحث و تحقیقات ایران شناسی نمود. در ضمن مباحث جامعه شناسی را نیز باید وارد کرد. این رشته نیز مثل سایر رشته ها یک حالت محافظه کاری دارد و به آسانی نمی تواند تحقق پیدا کند و کسانی که پانزده سال از من جوان تر هستند، با این روش ها و مطالعات بین رشته ای آشنا هستند. در کنگره های ایران شناسی جوانان حضور می یابند و برخی اوقات برنامه هایی را اجرا می کنند که انسان تصور می کند اطلاعات آن ها بسیار زیاد است. به هر حال این طور نیست که ایران شناسان از آن تحولات آگاه نباشند، یعنی گفتگویی از آن ها ایجاد می شود. ولی ایران شناسی به عنوان یک رشته، ایجادکننده گفتار نیست و ایرانیانی که در این جریان هستند و ایرانیانی که خارج از ایران هستند گاهی اوقات به مسائل داخلی ایران نیز بسیار توجه می کنند. برای من جالب است که ایرانیان داخل و خارج از کشور در رابطه با این موضوعات چه وضعیتی دارند؟ ولی به نظر من تفاوت هایی وجود دارد. در هر صورت ایران شناسی یک واحد بسته نیست.

تبریزنیا: از این این که وقت گرانبهائی خود را در اختیارمان نهاده اید، سپاسگزاریم و برای شما در زمینه تحقیقات ایران شناسی آرزوی توفیق داریم.

پی نوشت ها:

* کتاب ماه تاریخ و جغرافیا از سرکار خانم معصومه صالحی که زحمت ترجمه شرح حال دکتر فراگنر را متحمل شدند و آن را برای چاپ در مجله کتاب ماه آماده کردند، سپاسگزاری می کند.

- ۱- عنوان اثر به انگلیسی
- ۲- عنوان اثر به آلمانی
- ۳- فهرست تعدادی از پایان‌نامه‌های دکتری و کارشناسی ارشد که فراگنر راهنمایی و نظارت و هدایت آنها را برعهده داشته‌اند از این قرار است:
 - رالف کاوز (Ralph Kauz)، «احزاب سیاسی و جمعیت در ایران حزب دموکرات ایران و رهبران قوام السلطنه»؛ انتشار: برلین ۱۹۹۵.
 - آندریاس درکسلر (Andreas Drechsler)، «تاریخ شهر قم - سده‌های میانه قرون وسطی (۱۳۵۰-۶۵۰)»؛ انتشار: برلین ۱۹۹۹.
 - کریم سلیمانی دهکردی، «روابط بین‌المللی ایران: عربستان سعودی ۷۹-۹۶۴، ۱۹۹۸، بامبرگ.
 - والتر پویش (Walter Posch)، «سقوط القاص میرزا و لشگرکشی به ایران در سال ۴۹-۱۵۴۸، توطئه نافرجام عثمانی‌ها برای مغلوب کردن دولت صفویه در ایران، ۱۹۹۹.
 - کریستوف ورنر، «یک‌شهر ایرانی درگذر- تاریخ اجتماعی - اقتصادی نخبگان تبریز ۱۸۴۸-۱۷۴۷» (۱۹۹۹).
 - کتایون امیرپور، «آثار و اندیشه‌های عبدالکریم سروش در جمهوری اسلامی ایران»؛ ۲۰۰۰م.
 - رضا حاجت‌پور، «روحانیت ایران (آرمان‌گرایی تا واقع‌نگری)».
 - تیم اپکنهانس (Tim Epkenhans)، «اخلاق و انضباط - سیدحسن تقی‌زاده و طراحی یک (خود) شخص مترقی در ایران مدرن آن زمان، ۲۰۰۲.
 - رومن سیبرتز (Roman Siebertz)، «تمبرهای ایرانی، اساس تبلیغات سیاسی»؛ ۲۰۰۳.
 - اولیور باست (Oliver Bast)، «ایران در جنگ جهانی اول»؛ ۲۰۰۳، بامبرگ - پاریس.
 - ۴- کنفرانس‌ها و میزگردهایی که فراگنر در آنها همکاری و مسئولیت داشته عبارت‌اند از:
 - «دوران‌گذار در تاریخ ایران» بهار ۱۹۸۵، فرایبورگ
 - «مسائل روز آسیای میانه» ژوئن ۱۹۹۰، بامبرگ (با همکاری بریجیت هوفمن).
 - «دومین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی» سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۱، با مبرگ (با همکاری روکسان هاگ - میگویشی و بریجیت هوفمن)
 - چهارمین سمینار اروپایی مطالعات آسیای مرکزی» اکتبر ۱۹۹۱، بامبرگ (با همکاری ای. بالدهوف، ام. فردریش و...)
 - چند زبانی در فرهنگ‌های ایرانی، جولای ۱۹۹۲، بامبرگ (با همکاری (Roxane Haay - Higuchi)
 - چهارمین میزگرد صفوی‌شناسی، جولای ۲۰۰۳، بامبرگ
 - ۵- برخی از پژوهش‌های نظارت شده توسط فراگنر عبارت‌اند از:
 - تغییرات سیاسی و اجتماعی ... ایران» ۸۹-۱۹۸۶؛ پژوهشگر: دکتر گرومی‌یر (Grevemeyer)
 - «اسماعیلیان در شمال پاکستان» ۱۹۸۶؛ پژوهشگر دکتر و. هولتزوارث.
 - «فرهنگ آلمانی - فارسی» ۱۹۸۹-۱۹۸۷؛ پژوهشگر: دکتر فرامرز بهزاد (انتشار: تهران ۲۰۰۳).
 - هوشیاری ملی و تاریخ‌نگاری ملی در تاجیکستان»، ۱۹۹۲-۱۹۸۷؛ پژوهشگر: دکتر ر. آیزنر.
 - «نظام تبادل فرهنگی در خلیج فارس»، ۲۰۰۰-۱۹۹۲؛ پژوهشگر: دکتر شهناز نجم‌آبادی
 - «آرشیوهای فارسی‌کشمیر» (در حال انجام از سال ۱۹۹۹)، پژوهشگر: زیگفرد ویدور.
 - ۶- فراگنر در هشت مجمع و انجمن علمی، شرق‌شناسی، ایران‌شناسی و... در اروپا و آمریکا عضویت دارد. این مجامع عبارت‌اند از:
 - مؤسسه مطالعات آسیای غربی و مرکزی (کراچی)؛
 - مؤسسه ایتالیایی مطالعات شرقی (عضو افتخاری از ۱۹۹۱)؛
 - عضو وابسته مؤسسه باستان‌شناسی آلمان، برلین؛
 - کمیسیون ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش
 - انجمن اروپایی ایران‌شناسی (۱۹۹۱-۱۹۸۹ دبیر، ۱۹۹۴-۱۹۹۱ رئیس)؛
 - انجمن مطالعات ایرانی (آمریکا)؛
 - انجمن مطالعات شرقی آمریکای شمالی (MESA)،
 - ۷- تعدادی از مقالات فراگنر- تا جایی که فرصت و جست‌وجوها و پرس‌وجوها امکان می‌داد، به شرح زیر است:
 - مقاله‌ای با عنوان «ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی زبان» در کتاب «ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن» ویراسته رودی متی و نیکی کدی، ترجمه مرتضی اسعدی (انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۱).
 - مقاله‌ای با عنوان تاریخ اقتصادی ایران بعد از مغول تا اواخر صفویه در مجموعه تاریخ ایران کمبریج
 - مقاله‌ای درباره آسیای مرکزی در قرن ۱۹ و ۲۰ و وضعیت ملیت‌ها و کشورهای آن در دوران شوروی سابق در جشن‌نامه برگل.
 - مقاله دیگری درباره آسیای مرکزی تألیف نموده که در مجموعه‌ای با موضوع ملیت‌گرایی در خاورمیانه در هلند به چاپ رسیده است.
 - مقاله‌ای با عنوان «محاکمه» که به بررسی یکی از کتاب‌های میرعلی شیرنوی با عنوان محاکمه‌الغلتین پرداخته است و در مجموعه‌ای با عنوان «بیوستگی‌های فرهنگ ایران با فرهنگ زبان‌های ترکی سده‌های ۱۱-۱۷م. (Irano-Turkic cultural contacts in the 11th-17th centuries)
 - به چاپ رسیده است. نک به مقاله‌ای با همین عنوان نوشته آقای عباسقلی غفاری فرد در هفتمین شماره کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.
 - بدیهی است مقالات پروفیسور فراگنر بیشتر از این تعداد است اما علیرغم تلاش زیاد، اطلاعات بیشتری به دست نیامد.